

آشنائی با مبانی پاسخگوئی به شبهات وهابیت

تدوین: حسن سعادت پرور

مقدمه:

الف) تفاوت رویکرد شبهات اهل سنت و وهابیت

یکی از مطالبی که در حوزه ی اعتقادی اهل سنت قابل توجه است تفاوت شبهاتی است که میان شیعه از طرفی و قاطبه ی اهل سنت از طرف دیگر وهمچنین شناخت شبهاتی که میان مسلمانان(شیعه و اهل سنت) از طرفی و گرایشات سلفی گری از سوی دیگر مطرح است.

توضیح: گروه‌هایی که تحت عنوان اهل سنت از آنها یاد می‌شود، از نظر اعتقادی در سه ویژگی با یکدیگر هماهنگ می‌باشند:

۱. هیچ نصّ آشکاری از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) درباره امامت و خلافت صادر نشده است. از این رو آنان امامت را از مصالح عامه ی مسلمانان به شمار می آورند؛ لذا آنان همانند شیعه معترف به ضرورت جایگاه امامت بوده، با این تفاوت که چنین امری را از فروع فقهی و در حیطه ی انتخاب مردم دانسته اند.^۱

نکته ای که در اینجا قابل توجه است آن است که اهل سنت درباره ی مسأله ی امامت و خلافت، دیدگاههای گوناگونی را مطرح نموده اند. این دیدگاهها نه تنها از سبک و روش واحدی برخوردار نبوده؛ بلکه میان آنچه در مقام نظر(درباره ی امامت و خلافت)گفته اند، با آنچه در مقام عمل بدان ملتزم بوده اند، فاصله ای بسیار است؛ زیرا از بررسی دیدگاههای آنان درباره ی امامت بدست می آید:

^۱ البته در نحوه ی تعیین امام عده ای از اهل سنت تعیین جانشین از سوی خلیفه ی پیش را و برخی دیگر تعیین خلیفه توسط شورای خاص را مطرح نموده اند، و گروهی دیگر می گویند حتی اگر کسی از راه قهر و غلبه، یعنی به زور اسلحه و قدرت نظامی هم منصب خلافت را اشغال کرده، هر چند که فاسق و جاهل باشد او خلیفه واجب الطّاعه مسلمین خواهد بود. ر.ک. احکام السلطانیة، ابوالحسن ماوردی، ص ۶-۹؛ و الهیات، ج ۲، ص ۵۲۲-۵۲۴.

اهل سنت از سویی امامت را به عنوان ریاست عام و فراگیر در امور دین و دنیا، و نیز به عنوان جانشینی پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) معرفی نموده اند،^۱ و از سویی دیگر می‌گویند: امامت از جایگاه مهم دینی و عقیدتی برخوردار نبوده و بحث و اثبات آن به استدلالات و براهین عقلی نیازمند نبوده؛ بلکه از قبیل مسایل فرعی فقهی بشمار می‌آید!^۲

همچنین اهل سنت در یکجا عدالت، علم، اجتهاد و بصیر بودن را از شرایط امام و خلیفه مسلمانان دانسته،^۳ و در جای دیگری می‌گویند: اگر جاهلِ فاسقِ ظالمی نیز بر کرسی خلافت تکیه زند، و با اعمال خلاف اسلام و قرآن خود موجبات تعطیلی حدود الهی را فراهم ساخته و باعث وارد شدن ظلم و جور بر مسلمانان و تضییع حقوق آنان گردد؛ باز از صلاحیت نیفتاده و از خلافت عزل نمی‌گردد!^۴

نکته ی دیگر آنکه: اگر خلافت و جانشینی پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) بنابر آنچه اهل سنت می‌گویند از نوع مسایل فقهی و از فروع دینی باشد، نه از نوع مسایل مهم عقیدتی - دینی، پس مخالفت با چنین خلیفه ای و نپذیرفتن خلافت او - در صورتی که مخالف، حجت شرعی و عقلی داشته باشد - موجبات کفر و فسق وی را فراهم نمی‌سازد؛ بلکه چنین مخالفتی از نوع مخالفت مجتهدی با مجتهد دیگر در اجتهاد و استنباط خواهد بود، و این در حالی است که در برخی متون فقهی و اعتقادی اهل سنت مخالفین با خلافت ابوبکر و عمر کافر شمرده شده اند!^۵

^۱ . ر.ک. شرح مقاصد، امام سعدالدین تفتازانی، ج ۵، ص ۲۳۲، انتشارات شریف رضی، قم؛ شرح مواقف، متن از ایچی و شرح از علی بن محمد جرجانی، ج ۸، ص ۳۴۴، انتشارات شریف رضی، قم.

^۲ ؛ شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۴۴. «الامامة، لیست من أصول الديانات و العقائد خلافا للشيعة بل هي (عندنا من الفروع) المتعلقة بافعال للمكلفين؛ اذ نصب الامام عندنا واجب على الامة سماعا (و انما ذكرناها في علم الكلام تأسيا بمن قبلنا)».

^۳ . ر.ک. شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲. «يشترط أن يكون مكلفا، مسلما، عدلا، حرا، ذكرا، مجتهدا، شجاعا، ذا رأی و كفاية، سميعا، بصيرا، ناطقا، قريشيا...».

^۴ . الهيات، سبحانی، ج ۲، ص ۵۱۸ به نقل از التمهيد، باقلائی، ص ۱۸۱؛ و شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۳.

^۵ . رک: الصواعق المحرقة، ابن حجر هيثمي، ص ۲۵۷: «من انكر خلافة الصديق و عمر فهو كافر..».

۲. برتری شیخین یعنی ابوبکر و عمر بر سایر صحابه

البته این ویژگی در صدر اسلام مطرح نبوده؛ بلکه از مباحثی است که اهل حدیث به آن باور داشته و آن را پی‌ریزی نموده‌اند، چرا که بخش بسیار زیادی از اهل سنت را پیش از پیدایی اشاعره، معتزله تشکیل می‌دادند و بسیاری از آنان حضرت علی علیه السلام را از سایر صحابه برتر می‌دانستند.

۳. اعتقاد به عدالت همه ی صحابه

مشهور اهل سنت قائل به عدالت همه ی صحابی می‌باشند؛ لذا نزاعها و جنگهای اتفاق افتاده در میان آنان را حمل بر اختلاف اجتهاد نموده و این اختلافات را به گونه ای تفسیر می‌نمایند که خدشه ای بر عدالت آنان وارد نشود.

در این مسائل و فروع مختلف آن همه ی اهل سنت با گرایشات مختلف کلامی در مقابل شیعه قرار دارند؛ بنابراین شبهات امامت و خلافت، عصمت، مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام، عدالت صحابه و... همگی از شبهات اهل سنت در مقابل شیعه می‌باشد.

ب) بیان اختلافات وهابیت و اهل سنت در مسائل اعتقادی و فقهی

فرقه ی وهابیت بر خلاف اهل سنت معتقد به دیدگاه هایی است که این فرقه را از سایر فرق اهل سنت جدا ساخته، که رئوس کلی این اعتقادات بدین صورت است:

۱) اجتهاد در بدست آوردن فتوی و عدم التزام به فتوای فقهای اربعه.

۲) ظاهر گرایی و مخالفت با تاویل حاصل از حکم عقل در حوزه ی مباحث کلامی و اعتقادی. سلفیون به واسطه ی چنین اعتقادی در حیطه ی صفات خدا، معتقد به تشبیه و یا گرایش به آن یافته اند.

۳) شرک دانستن توسل و استغاثه به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و اولیای الهی و بدعت دانستن تبرک به آثار آنان.

۴) شرک دانستن درخواست شفاعت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و اولیای الهی در حیات برزخی.

۵) حرام و بدعت دانستن سفر برای زیارت قبور اولیای الهی.

۶) حرمت ساخت بنای بر قبور اولیای دین.

۷) مخالفت با مراسم بزرگداشت ایام ولادت و وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و اولیای دین.

۸) عدم اعتقاد به اطلاع اولیای الهی در حیات برزخی از عالم دنیا.

۹) متهم نمودن تمام فرق اسلامی به خصوص تصوف به بدعت و شرک و تکفیر گسترده ی مسلمانان.

۱۰) نفی بسیاری از روایات مناقب اهل بیت علیهم السلام و بی اعتبار دانستن بسیاری از کتب مناقب که در شان اهل بیت علیهم السلام نگاشته شده است.

لذا در حیطه این مسائل تشابهات زیادی میان شیعه و سنی وجود دارد و هر دو در مقابل وهابیت قرار گرفته اند.

فصل اول: آشنائی اجمالی با مهمترین کتب روایی و رجالی اهل سنت

آشنایی با جوامع حدیثی و کتب سنن

از آنجا که زیر بنای اعتقادات وهابیت بر اساس نقل می باشد؛ لذا لازم است اجمالا با مهمترین منابع روایی مورد اعتبار اهل سنت و علمای شاخص و کتب مرجع رجالی و اصول حدیث اهل سنت به شکل اجمال آشنا گردیم.

۱. شناخت جوامع حدیثی اهل سنت:

جامع حدیث برکتابی اطلاق می گردد که مشتمل بر همه ی موضوعات و ابواب حدیثی باشد. جامع حدیث به صورت جمع، یعنی «جوامع حدیث» نیز به کار رفته و از برخی مجموعه ها که خود از چند جامع تشکیل شده با تعبیر «مجامع» یاد شده است.

محدثان اهل سنت، مجموع احادیث و مطالب دینی را در هشت موضوع (عقاید؛ احکام؛ رفاق؛^۱ آداب؛ تفسیر؛ تاریخ و سیر؛ فتن و اشراط الساعة؛ مناقب) دسته بندی کرده و بر آن اند که جامع حدیث کتابی است که در بر دارنده ی همه ی آنها باشد؛ اگرچه در باب پاره ای از این عناوین اختلاف نظر وجود دارد.

۱-۱. جوامع حدیثی اولیه ی اهل سنت:

از آغاز قرن سوم تا پایان قرن پنجم، معتبرترین جوامع حدیث اهل سنت پدید آمدند که مهمترین آنها عبارتند از:

۱. صحیح البخاری، تألیف: محمد بن اسماعیل أبو عبدالله البخاری الجعفی (متوفی ۲۵۶)؛
۲. صحیح مسلم، تألیف: أبوالحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری النیسابوری (متوفی ۲۶۱)؛
۳. الجامع الصحیح سنن الترمذی، تألیف: محمد بن عیسی أبو عیسی الترمذی السلمی (متوفی ۲۷۹)؛

تفاوت صحیح بخاری و صحیح مسلم با سنن ترمذی:

سنن ترمذی هر چند که کتابی جامع است؛ اما با این حال بر این کتاب اطلاق صحیح به معنای خاص آن نمی گردد؛ بلکه این کتاب یکی از کتب سنن اربعه است که روایات آن مورد بررسی سندی قرار می گیرد.

ویژگی کتب سنن:

در کتابهای سنن، احادیث بر حسب ابواب فقهی جمع آوری شده اند (طهارت، صلاة، صوم، زکاة و...)؛ با این ویژگی که روایات این کتب غالباً خالی از احادیث موقوف^۲ و مقطوع می باشد؛^۳ زیرا این قبیل منقولات به واسطه ی انتساب به صحابه و تابعین «سنت» نامیده نمی شوند؛ بلکه بر این نقلیات اثر اطلاق می گردد.

^۱ (رفاق)، جمع رقیق من الرقة وهی الرحمة سمی بذلك لأن کل حدیث فیہ یحدث فی القلب رقة؛ هر چیزی که موجب رقت قلب می گردد؛ همچون: «کن فی الدنیا کأنک غریب أو عابر سبیل».

^۲ . روایتی که به صحابی ختم شود و به پیامبر صلی الله علیه و آله ختم نمی گردد.

^۳ . روایتی که به تابعی و مادیون آن ختم گردد.

۳) جامع و سنن ابوعیسی ترمذی (متوفی ۲۷۹). این کتاب به سبب اشتغال بر احادیث فقهی و غیرفقهی، به «جامع» شهرت یافته است. تعداد روایات این کتاب، بدون ذکر مکررات آن: ۳۹۵۶، روایت است که در پنجاه کتاب تدوین شده است.

مهمترین شروح بر سنن ترمذی:

الف: «تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی»؛ محمد عبد الرحمن بن عبد الرحیم المبارکفوری.

ب: «ضعیف سنن الترمذی، محمد ناصرالدین البانی». البانی در مجموع حکم به ضعف ۸۳۲ حدیث نموده. (البته باید توجه داشت که ضعف روایت به معنای مردود بودن روایت نخواهد بود و احکام گفته شده از سوی البانی نیز در موارد متعددی مخدوش می باشد).

۴) سنن ابوداود، تألیف ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی (متوفی ۲۷۵). این کتاب مشتمل بر ۵۲۷۴ حدیث با ذکر مکررات است که در ۳۵ کتاب تدوین یافته است.

ابوداود در ۸۷۱ مرتبه بعد از ذکر حدیث می گوید: «قال ابوداود»، که به توضیح متن یا سند آن می پردازد. از این جهت سنن ابی داود از جهت «فقه الحدیث» و «اطلاعات رجالی»، در نزد اهل سنت از ارزش بالایی برخوردار می باشد. ابوداود در کتابش حدیث صحیح و مشابه صحیح و نزدیک به صحیح (حدیث حسن)، را آورده است و اگر روایتی را بیان نموده که دارای سستی و ضعف شدید است متذکر آن شده است؛ لذا اگر بعد از نقل روایتی سخنی نگوید روایت در نظر وی صالح می باشد.^۱

معرفی برخی از شروح و حواشی بر سنن ابوداود:

الف: «معالم السنن»، ابو سلیمان احمد بن محمد بن ابراهیم خطابی (م: ۳۸۸).

ب: «عون المعبود فی شرح سنن ابی داود»، جلال الدین سیوطی (م: ۹۱۱).

^۱ . تدریب الراوی، سیوطی، ص ۱۰۴: «فقد جاء عنه انه يذكر فيه الصحيح وما يشبهه و يقاربه و ما كان فيه وهن شديد بينه، و ما لم يذكر فيه شيئا فهو صالح، فعلى هذا ما وجدنا في كتابه مطلقا و لم يصححه غيره من المعتمدين ولا ضعفه فهو حسن عند ابی داود».

۵) سنن النسائي: المجتبی، تألیف ابو عبدالرحمان احمد بن شعيب نسائي (متوفی ۳۰۳)، مشتمل بر ۵۱ کتاب و ۵۷۶۱ حدیث می باشد.

برخی معتقدند که سنن نسایی پس از صحیحین قرار دارد؛ زیرا کمترین حدیث ضعیف یا راوی مجروح در آن آمده است؛ البته در تقدیم نسایی بر ابو داود اختلاف نظر است. نسایی پیش از آن، کتاب سنن الکبری را تدوین نموده بود که جامع بزرگی از احادیث فقهی، اخلاقی، اعتقادی و تفسیر و مشتمل بر بیش از ۱۱۷۷۰ روایت می باشد. شرح سنن، محمد بن عبدالهادی سنن (م: ۱۱۳۸)؛ یکی از مهمترین شروح این کتاب محسوب می گردد.

۶) سنن ابن ماجه، تألیف: ابو عبدالله محمد بن یزید بن عبدالله بن ماجه قزوینی (متوفی ۲۷۳ یا ۲۷۵)، مشتمل بر ۳۷ کتاب و ۴۳۴۱ روایت است. این کتاب با تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، و با احکام البانی بر روایات آن به چاپ رسیده است که در مجموع البانی حکم به ضعف ۷۸۲ روایت از روایات این کتاب نموده است. سنن ابن ماجه دارای حواشی و شروحاتی است که می توان به این کتابها اشاره نمود:

۱. حاشیة السنن علی سنن ابن ماجه، محمد بن عبد الهادی السنن (المتوفی : ۱۱۳۸هـ).

۲. صحیح وضعیف سنن ابن ماجه، محمد ناصر الدین الألبانی.

۲-۱. تقدم سنن ابن ماجه بر موطا مالک:

علت برتری این کتب (سنن اربعة) نسبت به کتب دیگر، علاوه بر قلت وسائط در اسناد روایت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، به اینکه فاصله ی این افراد با عصر تابعین و صحابه بیش از دو قرن نبوده است؛ بیشتر بودن روایات مقبول آن نسبت به روایات مخدوش و همچنین شمولیت این کتب نسبت به ابواب روایات احکام است.

به واسطه چنین اموری سنن ابن ماجه در نزد اکثر اهل سنت آخرین کتاب از کتب سته به شمار می رود؛ لذا مقدم بر موطاء مالک بن انس (م: ۱۷۹)، گردیده است.

موظاء مالک بن انس:

موظا در لغت به معنای : «السهل المهيأ»، آمده است. این کتاب مجموعه ای از روایات نبوی(صلی الله علیه وآله) و قضایای صحابه و فتاوی تابعین است، که مجموعاً مشتمل بر ۱۷۲۰ روایت است.

روایات مسند و متصل این کتاب تنها ۶۰۰ روایت می باشد. تعداد روایاتی که به صورت مرسل به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می رسد، ۲۲۲ روایت است. در این کتاب ۶۱۳ روایت به صحابی ختم می گردد بدون اینکه صحابی آنرا مستند به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نماید و ۲۸۵ حدیث نیز از اقوال تابعین می باشد؛ که وجود چنین روایاتی در این کتاب موجب شده این کتاب اعتبار کتب قبلی را نداشته باشد.

یکی از روایاتی که اهل سنت در مقابل حدیث ثقلین بیان می دارند، حدیث تمسک به کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) است. از مهمترین مصادر این روایت موظاء مالک می باشد که مالک این روایت را به صورت مرسل و نه متصل نقل نماید که وجود چنین امری خدشه ای جدی به اعتبار سند این روایت خواهد بود.

۱۵۹۴ - وحدثني عن مالك انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «تركتم فيكم أمرين لن تضلوا ما تمسكنم بهما كتاب الله وسنة نبيه».

۳-۱. اعتبار صحیحین در نزد اهل سنت

در میان کتب حدیثی اهل سنت دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم به عنوان معتبرترین کتب جامع حدیثی پذیرفته شده اند و به صورت کلی روایات این دو کتاب به اتفاق علمای اهل سنت تلقی به قبول شده است.^۱

با اینکه این دو کتب هر دو صحیح می باشند، اما در مقام تفاضل به واسطه ی آنکه بخاری در فن علوم حدیث برتر از مسلم بوده و مسلم(متوفی: ۲۶هـ) شاگرد بخاری(متوفی: ۲۵۶) بوده است، واینکه بخاری ملتزم به شرایط سختتری

^۱. نزهة النظر فی توضیح نخبة الفكر، ابن حجر العسقلانی، ص ۳۵: «لاتفاق العلماء بعدهما علی تلقی کتابیهما بالقبول»؛ تدریب الراوی فی شرح تقریب النوای، السیوطی، ص ۴۹: «اول مصنف فیالصحیح المجرد، صحیح البخاری، ثم مسلم، وهما اصح الكتب بعد القرآن»؛ تدریب الراوی، ص ۶۹: «ما رویاه بالاسناد المتصل فهو المحکوم بصحته».

در نقل حدیث در این کتاب^۱ بوده^۲، کتاب صحیح بخاری از جهت (صحت و اصحیّت) مقدم بر صحیح مسلم می باشد.

هر چند که کتاب صحیح مسلم^۳ از جهت «ترتیب»، به اینکه وی ابتداء روایات مجمل را ذکر می نماید و سپس به نقل روایات مبین و مفسر می پردازد و اینکه وی روایات یک باب را یکجا ذکر می نماید بخلاف روش بخاری که روایات را به شکل پراکنده ذکر می نماید؛ و همچنین از جهت «حسن سیاق»، به اینکه روایات نقل شده در صحیح مسلم تقطیع نداشته و بریده بریده نمی باشند، این کتاب برتر از کتاب بخاری می باشد.^۴

در مورد تعداد روایات صحیح بخاری بین دانشمندان اختلاف نظر وجود دارد، ابن حجر عسقلانی روایات صحیح بخاری را با در نظر گرفتن احادیث تکراری ۷۳۹۷ و با حذف مکررات ۲۶۰۲ حدیث اعلام نموده است.

معرفی مهمترین شروح صحیح بخاری

(۱) فتح الباری، فی شرح صحیح البخاری، احمد بن علی بن حجر العسقلانی (متوفی: ۸۵۲).

(۲) عمدة القاری، بدر الدین العینی (متوفی: ۸۵۵).

(۳) ارشاد الساری بشرح صحیح البخاری، ابن حجر قسطلانی (متوفی: ۹۲۳).

مهمترین شروح صحیح مسلم:

۱. المنهاج فی شرح صحیح مسلم؛ محیی الدین نووی (م: ۶۷۶). این کتاب با عنوان شرح نووی بر صحیح مسلم نیز معروف است و مهمترین شرح بر صحیح مسلم می باشد.

^۱ بخاری دارای کتب دیگری نیز هست ولی هیچ کدام از آنها اعتبار صحیح را ندارند.

^۲ زیرا بخاری در نقل روایات معاصرت وملاقات راوی از من روی عنه را به عنوان شرط پذیرش روایات خود پذیرفته در حالی که مسلم به قید معاصرت راوی با من روی عنه اکتفا نموده است.

^۳ ابو علی نیشابوری قائل به اصحیث صحیح مسلم می باشد: «ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم». (نزهة النظر، ص ۳۶).

^۴ البته این سخن بر اساس مبنای اهل سنت است، والا روایات بسیاری در این دو کتاب فاقد شرایط پذیرش می باشند به صورتی که به اقرار علمای حدیث اهل سنت روابانی وجود دارند که مورد نقد واقع شده اند. (نزهة النظر، ابن حجر، ص ۴۱).

۲. الدبیاح علی مسلم، جلال الدین السیوطی (م: ۹۱۱).

* معرفی ابن حجرها *

لازم به تذکر است که در میان علمای اهل سنت سه نفر معروف به ابن حجر می باشند:

الف) ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی... (م: ۸۵۲)؛ حافظ و امیرالمؤمنین در حدیث. وی از بزرگترین علمای رجال اهل سنت به شمار می آید که بیش از ۱۵۰ مجلد کتاب نوشته است.

ب) ابن حجر قسطلانی، احمد بن محمد... (م: ۹۲۳)، صاحب کتاب ارشاد الساری در شرح صحیح بخاری.

ج) ابن حجر هیتمی مکی، احمد بن محمد... (م: ۹۷۴)، صاحب کتاب معروف: «الصواعق المحرقة...».

۴-۱. نگاهی به روایات بخاری در باب مناقب اهل بیت علیهم السلام

بخاری با اینکه دل خوشی از امام علی «علیه السلام» ندارد و شاهدش آن است که وی برخلاف اهل سنت در بحث خلافت قائل به تثلیث است نه ترییع «اهل سنت معتقدند خلفای بعد از رسول خدا «صلی الله علیه وآله» چهار نفر بوده اند ولی وی از امام علی «علیه السلام» نامی به میان نمی آورد وی همچنین قائل به تقدم عثمان بر امام علی علیه السلام بوده است ولی با این حال مناقبی را ذکر می کند که قابل توجه است.

۱. الف: عَنْ ابْنِ وَهَبٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: عَاشَ أَبُو بَكْرٍ بَعْدَ أَنْ اسْتَخْلَفَ سِنِينَ وَأَشْهُرًا وَعُمَرَ عَشْرَ سِنِينَ حَجَّهَا كُلُّهَا وَعُثْمَانَ اثْنَيْ عَشْرَةَ سَنَةً حَجَّهَا كُلُّهَا إِلَّا سَنَتَيْنِ وَمُعَاوِيَةَ عَشْرِينَ سَنَةً إِلَّا أَشْهُرًا حَجَّ حَجَّتَيْنِ وَيَزِيدَ ثَلَاثَ سِنَوَاتٍ وَأَشْهُرًا... ترجمه: ابوبکر ۲ سال و چند ماه خلیفه شد عمر ۱۰ سال خلیفه شد و هر سال هم به حج رفت و عثمان ۱۲ سال خلیفه شد و به حج رفت و معاویه ۲۰ سال چند ماه کمتر خلیفه شد و دوبار به حج رفت و یزید هم سه سال و چند ماه خلیفه شد... «تاریخ الأوسط للبخاری، طبع حلب، جلد ۱ صفحه ۱۱۰».

ب: وَوَلِيَ أَبُو بَكْرٍ سَنَتَيْنِ وَسِتَّةَ أَشْهُرٍ وَوَلِيَ عُمَرُ عَشْرَ سِنِينَ وَسِتَّةَ أَشْهُرٍ وَثَمَانِيَةَ عَشْرِيَوْمًا وَوَلِيَ عُثْمَانُ اثْنَيْ عَشْرَةَ سَنَةً غَيْرَ اثْنَيْ عَشْرِيَوْمًا وَكَانَتْ الْفِتْنَةُ خُمْسَ سِنِينَ وَوَلِيَ مُعَاوِيَةَ عَشْرِينَ سَنَةً وَوَلِيَ يَزِيدُ مَعَاوِيَةَ ثَلَاثَ سِنِينَ وَأَشْهُرًا. ترجمه: ابوبکر ۲ سال و ۶ ماه و عمر ۱۰ سال و ۶ ماه و عثمان ۱۲ روز و عثمان ۱۲ روز کمتر از ۱۲ سال خلافت کردند و فتنه هم ۵ سال طول کشید و معاویه ۲۰ سال و یزید هم ۳ سال و چند ماه خلیفه شدند. «تاریخ الأوسط، طبع حلب، جلد ۱ صفحه ۱۱۰». در روایت اول اصلاً امام علی «علیه السلام» راجزء خلفاء بعد از پیامبر «صلی الله علیه وآله» به حساب نمی آورد و در روایت دوم تعبیری بسیار زشت بکار می برد و دوران حکومت امام «علیه السلام» را به دوران فتنه تعبیر می کند.

الف) علی نفس پیامبر «صلی الله علیه وآله» است.

بخاری در دو موضع این منقبت را ذکر می کند

۱. در باب «عمرة القضاء»: وقال «صلی الله علیه وسلم» لعلی: أنت منی وأنا منک.

۲. در باب «مناقب علی بن ابی طالب القرشی الهاشمی ابی الحسن رضی الله عنه»: وقال النبی صلی الله علیه وسلم لعلی: «أنت منی وأنا منک» وقال عمر توفی رسول الله «صلی الله علیه وسلم» وهو عنه راض.

که در واقع این روایت بیان آیه ی مباحله است: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»؛ هر گاه بعد از علم و دانشی که (در باره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: "بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود، آن گاه مباحله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». که در این آیه خداوند متعال امام علی «علیه السلام» را نفس پیامبر «صلی الله علیه وآله» قرار داده است.

ب) بخاری و حدیث منزلت

وی در دو جا حدیث منزلت را نقل می کند:

۱. در باب مناقب امام علی (علیه السلام) که در این باب حدیث را به صورت کامل نیآورده.

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيٍّ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»^۱

۲. باب غزوة تبوك که ادامه روایت «الا انه ليس نبي بعدی» را آورده است.

^۱ صحیح البخاری، باب مناقب علی بن ابی طالب القرشی الهاشمی ابی الحسن رضی الله عنه، حدیث، ۳۶۳۹، ج ۲، چاپ دارالمعرفة، باشراف محمد بنیس.

حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ شُعْبَةَ عَنْ الْحَكَمِ عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ إِلَى تَبُوكَ وَاسْتَخْلَفَ عَلِيًّا فَقَالَ أَتُخَلِّفُنِي فِي الصَّبِيَّانِ وَالنِّسَاءِ قَالَ: «أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي»، وَقَالَ أَبُو دَاوُدَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ الْحَكَمِ سَمِعْتُ مُصْعَبًا.^١

(ج بخاری و حدیث رایت): «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ الْقَعْنَبِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: يَوْمَ خَيْبَرَ: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ»، فَقَامُوا يَرْجُونَ لِذَلِكَ أَيُّهُمْ يُعْطَى، فَعَدَوْا وَكُلُّهُمْ يَرْجُو أَنْ يُعْطَى، فَقَالَ: «أَيْنَ عَلِيٌّ؟»، فَقِيلَ: يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، فَأَمَرَ، فَدَعِيَ لَهُ، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ، فَبَرَأَ مَكَانَهُ حَتَّى كَانَهُ لَمْ يَكُنْ بِهِ شَيْءٌ، فَقَالَ: نَقَاتْلَهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا؟ فَقَالَ: «عَلَى رَسَلِكِ، حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يُهْدَى بِكَ رَجُلٌ وَاحِدٌ خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ».

بخاری این روایت را در چهار باب از کتاب صحیح خویش آورده است:

(١) کتاب الجهاد والسير، باب: ١٠١: «دُعَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَالتَّبَوُّةِ»، ح: ٢٨٨٩، دارالمعرفة.

(٢) کتاب الجهاد والسير، باب: ١٤١: «بَابُ فَضْلِ مَنْ أَسْلَمَ عَلَى يَدَيْهِ رَجُلٌ»، ح: ٢٩٥٥، دارالمعرفة.

(٣) کتاب المناقب، بابُ مناقبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْقُرَشِيِّ الْهَاشِمِيِّ أَبِي الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، ح: ٣٦٣٤، دارالمعرفة.

(٤) کتاب المغازی، بابُ ٤٠: «غَزْوَةُ خَيْبَرَ»، ح: ٤١٢٨، دارالمعرفة.

در جنگ خیبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «بی تردید فردا این پرچم را به دست مردی خواهم داد که او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند، خداوند به دست او فتح را نصیب ما می کند. مردم آن شب را بیدار خوابی کشیدند و نگران بودند که پرچم را به کدام یک از ایشان خواهد داد بامدادان به خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسیدند و هر کدام امیدوار بودند که پرچم به او داده شود!

^١ . همان، باب، غزوة تبوک، ج ٢، حدیث ٣٢٢٤.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «علی بن ابی طالب کجاست؟» عرض کردند: او به چشم درد مبتلاست - یا چشمانش ناراحت است - فرمود: «کسی را در پی او بفرستید» علی علیه السلام حاضر شد.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) از آب دهانش به چشمان او مالید و دعا کرد، درد چشمش بهبود یافت به گونه‌ای که گویی هیچ دردی نداشته است، پیامبر(صلی الله علیه وآله) پرچم را به او داد...

(د بخاری و مناقب حضرت زهرا (سلام الله علیها))

بخاری در کتاب مناقب بابی را با عنوان مناقب حضرت فاطمه(علیها السلام) آورده است، نکته ی مهم آنکه بخاری بعد از ذکر نام آنحضرت در تمام کتاب صحیح خویش، از آن حضرت با ذکر(علیها السلام) یاد می کند. وی در این کتاب به دو منقبت آنحضرت اشاره می نماید:

۱. فاطمه(علیها السلام)، سرور بانوان اهل بهشت

در حدیثی که از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) نقل شده است، که آنحضرت فرمودند: «فاطمة سیدة نساء أهل الجنة»؛ فاطمه سرور بانوان بهشتیان است.

۲. فاطمه(علیها السلام)، پاره تن پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)

«فاطمة بضعة منی من أغضبها أغضبنی»؛ فاطمه، پاره تن من است؛ هر کس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است».

خشم حضرت زهرا(علیها السلام) از ابو بکر

همچنین با نگاهی به صحیح بخاری داستان غضب حضرت زهرا(علیها السلام) نسبت به ابو بکر را در دو جای آن می بینیم:

(الف) در کتاب الخمس، باب ۱: فرض الخمس، ح: ۴۱۵۶، دارالمعرفة: «فغضبت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم فهجرت أبا بکر فلم تزل مهاجرة حتى توفيت...»، فاطمه علیها السلام در داستان فدک بر ابو بکر غضبناک

گردید، پس او را ترک گفت و با او سخن نگفت تا اینکه وفات نمود. **(ب) کتاب المغازی، باب: ۳۶: غزوه ی خيبر، ح: ۳۹۹۸:** «...فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت وعاشت بعد النبي صلى الله عليه وسلم ستة أشهر فلما توفيت دفنها زوجها على ليلا ولم يؤذن بها أبا بكر وصلى عليها».

۵-۱. مناقب امام علی(علیه السلام) در صحیح مسلم

ابوالحسین مسلم بن الحجاج القشیری النیشابوری «م ۲۶۱هـ»، در کتاب صحیح خود که به گفته ی ابو نعیم اصفهانی «ما تحت أديم السماء» کتاب اصح من کتاب مسلم «، کتابی صحیحتر در زیر آسمان از این کتاب نیست، درباره ی امام علی «علیه السلام» روایاتی را بیان نموده است که بسیار قابل توجه اند:

۱. علی(علیه السلام) جزو اهل بیت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و مصداق بارز آیه ی تطهیر است.

صحیح مسلم، باب فضایل اهل بیت، ح ۶۱۵۵، چاپ دارالفکر، تک جلدی، ص ۱۲۰۷:

عن عائشة: خرج النبي «صلى الله عليه وسلم» غداةً وعليه مرطٌ مرحلٌ من شعرٍ أسودٍ فجاء الحسنُ بنُ عليٍّ فأدخله ثم جاء الحسينُ فدخل معه ثم جاءت فاطمة فأدخلها ثم جاء عليٌّ فأدخله ثم قال: «إنما يريدُ الله ليذهبَ عنكم الرجسَ أهلَ البيتِ ويطهركم تطهيراً». پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم صبحگاهی از حجره خارج شد، در حالی که بر روی دوش او پارچه ای از پشم خیاطی نشده بود. حسن بن علی بر او وارد شد، او را داخل کسا کرد؛ آن گاه حسین وارد شد، او نیز در آن داخل شد. سپس فاطمه وارد شد، او را نیز داخل آن کرد، بعد علی وارد شد او را نیز در آن داخل نمود؛ آن گاه این آیه را تلاوت کرد: «إنما يريدُ الله ليذهبَ عنكم الرجسَ أهلَ البيتِ ويطهركم تطهيراً».

۲. امام علی(علیه السلام) نفس پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و محبوب خدا و رسولش است و منزلت او در نزد پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، همچون منزلت هارون نسبت به موسی است.

باب فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ح ۶۱۱۱، ص ۱۱۹۸. ... عن عامر بن سعد بن أبي وقاص عن أبيه قال أمر معاوية بن أبي سفيان سعدًا فقال ما منعك أن تسبَّ أبا الترابِ فقال أما ما ذكرتُ ثلاثًا قالهنَّ له رسولُ الله (صلى الله عليه وسلم) فلن أسبُّه لأن تكون لي واحدةً منهنَّ أحبُّ إليَّ من حُمُرِ النعمِ،

۱. سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم) يَقُولُ لَهُ خَلْفَهُ فِي بَعْضِ مَعَاذِرِهِ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ خَلَفْتَنِي مَعَ النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم): «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي».

۲. وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ: «لَأَعْطِينَ الرَّأْيَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». قَالَ فَتَطَاوَأْنَا لَهَا فَقَالَ «ادْعُوا لِي عَلِيًّا». فَأَتَيْتُ بِهِ أَرْمَدَ فَبَصَّقَ فِي عَيْنِهِ وَدَفَعَ الرَّأْيَةَ إِلَيْهِ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ.

۳. وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) دَعَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم) عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي».

معاویه به سعد امر کرد که چه چیزی مانع شده است که تو ابوتراب علی (علیه السلام) را دشنام نمی دهی؟ سعد در جواب معاویه سه چیز را ذکر می کند که اگر یکی از آنها را می داشت برای وی از شتران سرخ مو بهتر می بود.

(۱) حدیث منزلت در حق او. (۲) او خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند. (۳) علی «علیه السلام» جزو اهل بیت پیامبر «صلى الله عليه وآله» است و او نفس پیامبر است.

۳. دشمن امام علی «علیه السلام» منافق است

باب الدلیل علی ان حب الانصار و علی رضی الله عنهم من الایمان، ح ۱۴۴، ص ۶۲، تک جلدی چاپ دارالفکر:

عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ زُرِّ قَالَ: قَالَ عَلِيُّ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ (صلى الله عليه وآله) وَإِلَيْهِ أَنْ لَا يُحِبَّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ.

امام علی «علیه السلام» فرمودند سوگند به آن کس که دانه را (در نخستین جنبش حیات) در زیر زمین شکافته و آدمیان را آفریده همانا عهدی از پیغمبر است به من: دوستت نمیدارد مگر مومن و دشمنت نمیدارد مگر منافق.

۴. مسلم و نقل حدیث ثقلین

صحیح مسلم، باب من فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ح ۶۱۱۹، تک جلدی چاپ دارالفکر.

وی تحت عنوان این باب حدیث ثقلین را بیان می دارد و همین امر نشان می دهد که امام علی «علیه السلام» دیگر ثقل قرآن است.

وی به سند خود از زید بن ارقم نقل می کند:

«قام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوماً فينا خطيباً بماء يدعى خمّاً بين مكة والمدينة، فحمد الله واثني عليه ووعظ وذكر ثم قال: أما بعد، ألا يا أيها الناس! فأنما أنا بشر يوشك أن يأتي رسول ربي فأجيب وأنا تارك فيكم ثقلين: أولهما كتاب الله فاستمسكوا به. فحث على كتاب الله ورغب فيه ثم قال: واهل بيته، اذكركم الله في اهل بيته، اذكركم الله في اهل بيته، اذكركم الله في اهل بيته...».... روزی رسول خدا «صلى الله عليه وآله وسلم» کنار برکه آبی به نام خم، بین مکه و مدینه، ایستاد و برای جمعیت خطبه‌ای ایراد فرمود، در آن خطبه بعد از حمد و ثنای الهی و موعظه و تذکر فرمود: ای مردم! همانا من بشری هستم که نزدیک است پیک الهی جان مرا گرفته و اجابت دعوت حق نماید. من در میان شما دو چیز گران‌بها می‌گذارم: اول آن‌ها کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، کتاب خدا را گرفته و به آن تمسک کنید. پیامبر «صلى الله عليه وآله وسلم» سفارش زیادی برای کتاب خدا فرمود و مردم را بر عمل به آن تشویق نمود. سپس فرمود: اهل بیتم، شما را سفارش می‌کنم در حق اهل بیتم و این جمله را سه بار تکرار نمود...

زنان پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت مورد نظر نیستند.

مسلم بعد از نقل این روایت می گوید: فَقَالَ لَهُ حُصَيْنٌ وَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ يَا زَيْدُ أَلَيْسَ نِسَاءُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ قَالَ نِسَاءُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مَنْ حُرِمَ الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ. قَالَ وَمَنْ هُمْ قَالَ هُمْ آلُ عَلِيٍّ وَآلُ عَقِيلٍ وَآلُ جَعْفَرٍ وَآلُ عَبَّاسٍ. قَالَ كُلُّ هَؤُلَاءِ حُرِمَ الصَّدَقَةَ قَالَ نَعَمْ.

البته مشخص است که جز آل علی علیهم السلام کسی ادعای چنین اهلیتی را در طول تاریخ ننموده است.

۲. جوامع حدیثی قرن پنجم

۲-۱. جوامع شکل گرفته از صحیحین:

از قرن پنجم به بعد، یعنی دوره ای که در آن محدثان با استفاده ی مستقیم از تألیفات دوره ی قبل، جوامع حدیث بزرگی فراهم آوردند، جوامع متنوعی تألیف شد. نوعی از این تألیفات، عنوان عمومی «الجمع بین الصحیحین» را دارد که در آنها احادیث صحیحین یکجا جمع شده است. برخی از آنها نام خاصی دارند اما در مجموع بر دو قسم باشند:

الف) بخشی از آنها جامع مجموع احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم است و غالباً احادیث مکرر در آنها حذف گردیده همچون:

«الجمع بین الصحیحین»، تألیف: محمد بن فتوح حمیدی (متوفی ۴۸۸). وی در این کتاب ۳۵۷۴ روایت ذکر نموده است. این کتاب به شیوه ی کتابهای مسند (به ترتیب صحابی) تدوین شده است، واز مسند ابو بکر آغاز می گردد (۱۸ حدیث)؛ مسند عمر، ۹۹ حدیث؛ و...

ب) بخش دیگری از این کتابها، جامع مشترکات و متفقات صحیح بخاری و صحیح مسلم است، همچون:

«اللؤلؤ و المرجان فیما اتفق علیه الشیخان»، تألیف: محمد فؤاد عبدالباقی.

نمونه: در فضائل امام علی علیه السلام حدیث منزلت مورد اتفاق بخاری و مسلم می باشد که در این کتاب در حدیث شماره ی ۱۵۵۶ آمده است:

حدیث سعد بن ابی وقاص، أن رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج إلى تبوك، واستخلف علياً فقال: أتخلفني في الصبيان والنساء قال: ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه ليس نبي بعدي. أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازی: ۷۸ باب غزوة تبوك وهي غزوة العسرة.

۲-۲. جوامع شکل گرفته از کتب سته:

عده ای از محدثان از جمع بین کتب سته، جوامع بزرگتری بوجود آوردند. در این کتابها برای آسانی کار، مجموع احادیث جوامع پیشین، به شکل کامل یا ناقص و غالباً با حذف مکررات، یکجا جمع آوری شده است. از مهمترین این جوامع می توان به کتاب «جامع الاصول»، اشاره نمود:

«جامع الاصول من احادیث الرسول»، تألیف ابن اثیر جزری (متوفی ۶۰۶هـ).^۱

نمونه ی حدیث جامع الاصول:

اولین حدیث: (نخ م ت س) عبد الله بن عمر : قال : قال رسولُ الله - صلى الله عليه وسلم - : «بُني الإسلامُ على خَمْسٍ: شهادةٍ أن لا إله إلا الله، وأنَّ محمدًا عبْدُهُ ورسولُهُ، وإقامِ الصلاةِ وإيتاءِ الزَّكاةِ، وحَجِّ البيتِ، وصومِ رمضانَ». (بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی).

۲-۳. جوامع شکل گرفته از کتب سته و غیر آن:

از نوع دیگری از جوامع با عنوان: «مجامع» یا «المصنفات الجامعة» یاد شده است. این جوامع با استفاده از مجموع یا برخی از کتب سته، مسندها و سایر کتب حدیثی تدوین شده و اهم آنها عبارتند از:

۱) «الجامع الكبير یا جمع الجوامع»، تألیف جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی (متوفی: ۹۱۱هـ).

این کتاب جامع احادیث کتب سته، مسند احمد بن حنبل، موطأ مالک و حدود هفتاد مأخذ حدیثی دیگر است. ویژگی این کتب واسطه ای آن است که: هر چند آنها به تنهایی منبع اولیّه به شمار نمی روند؛ اما این کتب واسطه ای اند برای رسیدن به مصدر اصلی روایات، و محقق با مراجعه به این کتب بی نیاز از تتبع مصادر و طرق روایات می گردد.

^۱ وی غیر از علی بن محمد جزری (م: ۶۳۰)، می باشد که صاحب کتابهای «اسد الغابة فی معرفة الصحابة»، و «الکامل فی التاریخ» است. ابن جزری ها با یکدیگر برادر می باشند.

نمونه ای از روایت جمع الجوامع سیوطی: «فاطمة بضعة مني يقبضني ما يقبضها ويبسطني ما يبسطها وإن الأنساب تنقطع يوم القيامة غير نسبي وسببي وصهري»؛ (أحمد ، والطبرانی ، والحاكم ، والبيهقي عن المسور). أخرجه أحمد (٣٢٣/٤ ، رقم ١٨٩٢٧) ، والطبرانی (٢٥/٢٠ ، رقم ٣٠) ، قال الهيثمي (٢٠٣/٩) : رواه الطبرانی وفيه أم بكر بنت المسور ولم يجرحها أحد ولم يوثقها وبقيّة رجاله وثقوا ...

٢) «كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال»، تأليف علي بن حسام الدين متقي هندي (متوفى: ٩٧٥). مشتمل بر : ٤٦٦٢٤ حديث.

این کتاب بر مبنای کتاب: «جمع الجوامع»، تألیف شده اما به این صورت که ضمن حفظ نظم الفبایی، بر اساس موضوعات فقهی مرتب شده است. وی بعد از ذکر روایت با رموز بیان می دارد که روایت در کدام یک از کتب روایی آمده است.^۱ نمونه ی روایت:

٣٤١٤٤- "إن مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح؛ من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك." ك - عن أبي ذر". که مراد از (ک) حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک است.

٣٤٢٨٩- "حسين مني وأنا منه، هو سبط من الأسباط، أحب الله من أحب حسيناً، إن الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة." ابن عساکر - عن أبي رمثة".

٣٢٩١٢- "على مع القرآن والقرآن مع على، لن يتفرقا حتى يردا على الحوض." ك، طس - عن أم سلمة".

^۱ . مثلاً وی در ابتدای کتابش می نویسد: وهذه رموزه (خ) للبخاري (م) لمسلم (ق) لهما (د) لأبي داود (ت) للترمذي (ن) للنسائي (ه) لابن ماجه (٤) لهؤلاء الأربعة (٣) لهم إلا ابن ماجه (حم) لأحمد في مسنده (عم) لابنه في زواته (ك) للحاكم فإن كان في مستدرکه اطلقت وإلا بينته (خد) للبخاري في الأدب (تخ) له في التاريخ (حب) لابن حبان في صحيحه (طب) للطبرانی في الكبير (طس) له في الأوسط (طص) له في الصغير (ص) لسعيد ابن منصور في سننه (ش) لابن أبي شيبه "عب" العبد الرزاق في الجامع "ع" لأبي يعلى في مسنده "قط" للدارقطني فإن كان في السنن أطلقت وإلا بينته "فر" للدليمي في مسند الفردوس "حل" لأبي نعيم في الحليه "هب" للبيهقي في شعب الإيمان "هق" له في السنن "عد" لابن عدی في الكامل "عق" للعقيلي في الضعفاء "خط" للخطيب فإن كان في التاريخ أطلقت وإلا بينته.

مجمع الزوائد و منبع الفوائد ، تألیف نورالدین علی بن ابی بکر هیثمی (متوفی: ۸۰۷).

«مجمع الزوائد». بخاطر تنوع روایاتی که دارد و همچنین بیان احکام روایات از کتب منبعی است که بسیار مورد توجه اهل سنت می باشد. این کتاب زوائد (زیادی روایت و حدیث؛ چه در متن و چه در سند) کتابهای شش گانه ی: مسند احمد؛ مسند ابی یعلی؛ مسند بزّار و معجم های سه گانه ی طبرانی (معجم صغیر؛ معجم اوسط؛ معجم کبیر)؛ بر کتب سته: (بخاری؛ مسلم؛ ترمذی؛ ابوداود؛ نسائی؛ ابن ماجه) است. این کتاب مشتمل بر ۱۸۷۷۶، روایت است؛ یعنی روایات این کتاب در کتب سته موجود نمی باشد؛ اما این روایات در یکی از کتب شش گانه ی مذکور می باشد.

مثال: روایت علی مع الحق، که این روایت در کتب سته نیامده است؛ اما در کتاب مجمع الزوائد با سه نقل و طریق آمده و وی مصدر این روایت را مسند بزّار و ابو یعلی می داند. هیثمی یک طریق را صحیح می داند و در مورد دو طریق دیگر می گوید که یکی از راویان آن را نمی شناسد؟ (که البته هر سه طریق حدیث مقبولند).

۱۲۰۲۷ - وعن أبي سعيد - یعنی الخدری - قال: كنا عند بيت النبي صلى الله عليه و سلم في نفر من المهاجرين والأنصار فقال: " ألا أخبركم بخياركم؟ ". قالوا: بلى قال: " خياركم الموفون المطيبون إن الله يحب الحفی التقی " قال: و مر علی بن ابی طالب فقال: " الحق مع ذا الحق مع ذا " رواه أبو یعلی و رجاله ثقات.

به نقل هیثمی، ابو یعلی این حدیث را از ابوسعید خُدْری این گونه نقل کرده است: همراه عده‌ای از مهاجران و انصار در خانه ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و در نزد ایشان بودیم که فرمودند: «ألا أخبركم بخياركم؟» آیا به شما خبر بدهم که بهترین شما چه کسانی هستید؟ پاسخ دادند: آری. فرمود: «الموفون، المطیبون، إن الله يحب الحفی التقی». وفا کنندگان به عهد و پاکیزگان. همانا خداوند تقوا پیشه ی نکته‌سنج را دوست می دارد.

ابو سعید می گوید: در این هنگام علی بن ابی طالب علیه السلام از آن جا عبور کرد و پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «الحق مع ذا، الحق مع ذا». حق با این شخص است، حق با این شخص است.

۴-۲. معرفی برخی دیگر از منابع روایی اهل سنت

الف) مسند احمد بن حنبل:

مسند کتابی است که احادیث آن بر حسب صحابه تدوین شده باشد، به ترتیب حروف الفبا و یا به ترتیب شرافت و برجستگی صحابه در سبقت به اسلام و شرافت نسبی.

در این میان مسند احمد بن حنبل با نقل ۲۷۵۱۸ روایت جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص داده است. احمد بن حنبل کتاب خود را به ترتیب خلفا آغاز نموده است و در این کتاب از ابوبکر ۸۱ روایت و از عمر ۲۹۰ روایت و از عثمان ۳۹۹ روایت و از امام علی علیه السلام ۵۶۲ روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل نموده است.

در اینکه آیا همگی روایات مسند قابل احتجاج است در میان علمای اهل سنت اختلاف نظر است.

در رابطه با میزان اعتبار مسند احمد بن حنبل سه دیدگاه موجود است:

(۱) گروهی تمامی احادیث مسند (روایاتی که به نقل عبدالله از پدرش می باشد)^۱ را صحیح می دانند.^۲

(۲) گروهی که معتقدند احادیث مسند از نوع صحیح و ضعیف نزدیک به حسن می باشد. ابن تیمیه، ابو عبدالله ذهبی و ابن حجر عسقلانی و سیوطی طرفدار این نظریه می باشند. سیوطی می نویسد: آنچه در مسند احمد وجود دارد مقبول است؛ زیرا حدیث ضعیف آن نیز نزدیک به حسن می باشد.^۳

(۳) دیدگاه کسانی که معتقدند در مسند حدیث صحیح و ضعیف و موضوع وجود دارد. ابن جوزی در کتاب الموضوعات ۲۹ روایت را ذکر نموده که قائل به جعلی بودن آنها است. زین الدین عراقی نیز ۹ حدیث به این احادیث اضافه نموده است.

^۱ . غیر از زیادات ابوبکر قطعی که در مسند موجود می باشد.

^۲ . افرادی همچون ابوموسی مدینی قائل به این قول بوده اند. وی در رابطه با کتاب مسند می نویسد: احمد بن حنبل از روایانی که صداقت و دیانت آنها نزد وی اثبات نشده بود اجتناب می ورزید و از آنان نقل حدیث نمی نمود.

^۳ . اصول الحدیث علومه و مصطلحه، محمد عجاج الخطیب، ص ۲۱۶.

کتاب مستدرک تالیف: «ابوعبدالله محمد بن عبدالله»، معروف به حاکم نیشابوری، متوفی سال ۴۰۵ هجری می باشد. حاکم نیشابوری از جمله اعظم محدثان عصر خویش و از بزرگان علم حدیث اهل سنت به شمار می رود که تنها عیب وی تمایل وی به تشیع بوده است. از کسانی که در شمار شیعیان به اعتبار معنای محب اهل بیت علیهم السلام و برتری امام علی بر عثمان می باشد، حاکم نیشابوری است. به واسطه ی چنین اعتقادی ذهبی گاهی از او بسیار تمجید می کند و گاهی او را مطرود و مجروح جلوه می دهد، که این امر علتی جز اتهام وی به تشیع نخواهد داشت.^۱

حاکم نیشابوری در بیان فضایل امام علی علیه السلام کوتاهی ننموده و روایات متعددی در فضائل عترت علیهم السلام نقل نموده است. ذهبی معتقد است حاکم نیشابوری در اعتقاد خود بسیار متعصب بوده و از معاویه بیزاری می جست: «وکان منحرفا غالیا عن معاویة وعن أهل بیته». خطیب بغدادی نیز در مورد حاکم می گوید: «وکان ابن البیع یمیل إلى التشیع».^۲

البته برخی حاکم را رافضی دانسته اند؛ همچون خواجه عبدالله انصاری که در مورد حاکم می گوید: او در حدیث ثقه است اما در اعتقاد رافضی خبیثی است. «عن ابن طاهر: أنه سأل أبا إسماعیل عبد الله بن محمد الهروی، عن أبي عبد الله الحاكم، فقال: ثقة فی الحدیث، رافضی خبیث».^۳

ذهبی از خواجه عبدالله انصاری در مورد حاکم نیشابوری نقل می کند که: حاکم در باطن، شیعه‌ی متعصبی بود ولی در ظاهر [خلافت خلفاء] اظهار تسنن می کرد، او از معاویه منحرف بود و از اظهار آن هیچ ابایی نداشت. حتی به همین دلیل «عبدالله بن کرام»، که طرفدار معاویه بود حاکم را خانه نشین کرده و منبرش را شکسته بود ولی وی حاضر نبود به درخواست دیگران در فضیلت معاویه حدیثی نقل کند و می گفت: وجدانم به این امر رضایت نمی دهد و

۱. سیر اعلام النبلاء الذهبی، ج ۱۷، ص ۱۶۸: «کان أبو عبد الله بن البیع الحاكم ثقة، أول سماعه سنة ثلاثین وثلاث مئة، وکان یمیل إلى التشیع..».

۲. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۹۴.

۳. سیر اعلام النبلاء، الذهبی، ج ۱۷، ص ۱۷۴.

چنین امری از قلبم خطور نمی کند: «لایجیء من قلبی، لایجیء من قلبی»^۱. البته ذهبی در مقام دفاع از حاکم برآمده و می گوید: «هو شیعی مشهور بذلک من غیر تعرض للشیخین»^۲ او همواره شیخین را گرامی می داشته است و رافضی نبوده، بلکه تنها شیعه بوده است. و نیز می گوید: خدا انصاف را دوست می دارد، حاکم رافضی نیست بلکه تنها شیعی است: «الله یحب الانصاف، مال الرجل برافضی، بل شیعی فقط»^۳.

استناد تشیع به حاکم نیشابوری سبب شد که برخی کتاب مستدرک او را (که مهم ترین تالیفش نیز بشمار می رود)، مورد طعن قرار داده و از ارزش واقعی آن بکاهند و هر جا که روایتی در مدح اهل بیت علیهم السلام دیدند به صرف اینکه حاکم محبت آنان را می داشته، مورد نقد خویش قرار دهند که البته چنین نقدی نیز هیچ مبنای علمی ای در علم رجال ندارد.

معرفی کتاب المستدرک علی الصحیحین:

مستدرک در معنای لغوی، اسم مفعول از استدرک و به معنای تکمله زدن بر چیزی یا نوشته ای یا کتابی و تصحیح کردن و تکمیل نمودن آن است و معنای اصطلاحی آن در حدیث، به کتابی گفته می شود که به عنوان متمم کتابی دیگر نوشته می شود و احادیثی که با شروط کتاب پیشین موافق بوده اما در آن نیامده است را جمع آوری می کند. حاکم خود در مقدمه کتاب در مورد انگیزه تالیف آن می گوید: جماعتی از بزرگان حدیث این دیار و... از من تقاضا کردند که کتابی از احادیث صحیح، برطبق اسنادی که بخاری و مسلم بدان احتجاج کرده اند جمع آوری کنم چرا که عذری برای عدم تدوین روایاتی که مشکلی ندارد وجود ندارد و آن دو نیز ادعایی در این جهت (جمع آوری همه روایات صحیح) نکرده اند. کتاب مستدرک شامل ۸۸۸۱ حدیث است که در ۵۱ کتاب و در موضوعاتی که بیشتر، فقهی هستند، جمع آوری شده است.

^۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۷۵

^۲. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۰۸.

^۳. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۰۸.

۵-۲. معرفی اجمالی برخی از کتب مناقب

در میان علما و محدثین اهل سنت گروهی اهتمام به جمع آوری روایات مناقب و تدوین کتبی با این موضوع نموده اند. این کتابها گاه در مقام بیان روایات مناقب امیرالمؤمنین(علیه السلام)، و گاه در بیان روایات مناقب اهل بیت(علیهم السلام)، تدوین یافته اند.

البته در میان کتب جوامع حدیثی اهل سنت، و همچنین کتبی که با موضوع فضائل اصحاب تدوین شده اند، ابوابی در بیان مناقب اهل بیت علیهم السلام آمده، که در این میان می توان به کتابهای صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ترمذی و مستدرک حاکم و فضائل الصحابة، تالیف: احمد بن حنبل و کتاب ریاض النضرة فی مناقب العشرة، تالیف: محب الدین طبری و... اشاره نمود، که هر کدام تعدادی از مناقب عترت(علیهم السلام) را با اسناد خویش روایت نموده اند.

تدوین و گردآوری این کتب، نشاندهنده جایگاه ویژه ی اهل بیت(علیهم السلام) در میان اهل سنت و بیانگر این حقیقت است که بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم السلام که در روایات شیعه آمده، از طرق اهل سنت نیز روایت شده اند، که چنین امری خود از ویژگی های خاص اهل بیت علیهم السلام بشمار می رود.

در اینجا به ذکر برخی از این کتب می پردازیم:

(۱) «خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام» تالیف: حافظ ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب النسائی(م: ۳۰۳).

این کتاب مشتمل بر ۱۸۸ روایت در فضائل امام علی(علیه السلام) می باشد؛ از آنجا که نویسنده ی این کتاب حافظ نسائی است که به اقرار ذهبی قوه ی حفظ او بیش از قوه ی حفظ مسلم بن حجاج، صاحب صحیح مسلم می باشد، این کتب دارای ارزش وافری در کتب مناقب می باشد.^۱

ابن حجر عسقلانی(م: ۸۵۲)، در رابطه با میزان اعتبار کتاب نسائی می نویسد: بیشترین کسی که مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام را با احادیث نیکو و جیاد نقل نموده، نسائی در کتاب خصائص است.^۲

^۱. الطبقات، ابن السبکی، ج ۳، ص ۱۶.

^۲. فتح الباری، ابن حجر، ج ۷، ص ۶۱: «وأوعب من جمع مناقبه من الأحادیث الجیاد النسائی فی کتاب الخصائص».

۲) «فضائل اهل البيت من كتاب فضائل الصحابة»، ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل (م: ۲۴۱).

این کتاب روایات نقل شده درباره ی اهل بیت علیهم السلام است که احمد بن حنبل در کتاب فضائل الصحابه، نقل نموده است. کتاب فوق مشتمل بر ۴۵۶ روایت در باب فضال اهل بیت علیهم السلام می باشد.

۳) « مناقب علی بن ابی طالب و ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام»، تالیف: حافظ ابوبکر احمد بن موسی، ابن مردویه اصفهانی (م: ۴۱۰).

این کتاب مشتمل بر ۵۸۵ روایت می باشد. ابن مردویه آیاتی را در مورد حضرت امیر المومنین علیه السلام نازل شده است را ۱۱۲ آیه برشمرده و در ذیل این آیات روایات مربوطه را نقل می نماید.

هر چند شخصیت این کتاب از بزرگان حدیث اهل سنت بشمار می رود، اما مشکلی که این کتاب دارد-در غالب موارد- عدم ذکر سند برای روایات نقل شده می باشد.

۴) « مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام»، تالیف: ابن مغزلی شافعی (م: ۴۸۳).

این کتاب مشتمل بر ۴۶۳ روایت در فضیلت امام علی و عترت علیهم السلام است. کتاب فوق از آنجا که با ذکر سند همراه است، دارای ارزش خوبی در نقل روایات می باشد.

۵) شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازلۃ فی اهل البيت صلواہ الله و سلامه علیہم»، تالیف: حاکم الحسکانی (از اعلام قرن پنجم).

این کتاب مشتمل بر ۱۱۶۳ روایت در منقبت عترت علیهم السلام است، که در ذیل ۲۱۰ آیه از آیات قرآن که در شان اهل بیت علیهم السلام نازل شده، نقل گردیده است. حاکم حسکانی در این کتاب روایات را با ذکر سند نقل می نماید، که چنین امری اعتبار بخشی به روایات این کتاب خواهد بود.

۶) « ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی من مصادر کتب اهل السنۃ»، تالیف: محب الدین... الطبری.

مؤلف این کتاب محب الدین طبری (م: ۶۹۴) است. وی دارای کتاب دیگری در باب مناقب برخی از صحابه با نام: «الریاض النضرة فی مناقب العشرة» است. وی از بزرگان شافعیه در حجاز بوده است، و دارای تالیفات گوناگونی است.

شمس الدین ذهبی در رابطه با او می نویسد: «الفقیه الزاهد، المحدث کان شیخ الشافعیة، و محدث الحجاز»^۱. نگارنده روایاتی درباره ی فضائل قرابت با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و فضیلت قریش و بنی هاشم و اهل بیت (علیهم السلام) و امام علی و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و روایاتی در مورد فضائل برخی از فرزندان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) مانند ابراهیم، رقیه، زینب و ام کلثوم و روایاتی در فضایل حمزة بن عبدالمطلب، عباس بن عبدالمطلب، اولاد ابوطالب مانند جعفر بن ابی طالب، فرزندان عباس بن عبدالمطلب و عبدالله بن عباس، فضل بن عباس و برخی دیگر از سران قریش نقل می نماید. وی در این روایات خاندان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، اعم از معصوم و غیرمعصوم را گرامی می دارد و از مقام آنها تجلیل می نماید.

کتاب فوق کتابی واسطه ای است که مناقب را از کتب مرجع با حذف اسناد جمع آوری نموده است و در پایان هر روایت مصدر اصلی روایت بیان می شود. به عنوان مثال:

(ذکر أنه من خیر البشر) عن عقبه بن سعد العوفی قال دخلنا علی جابر بن عبد الله وقد سقط حاجباه علی عینیه فسألناه عن علی قال فرجع حاجبیه بیدیه فقال ذاک من خیر البشر . أخرجه أحمد فی المناقب .

که البته این روایت تحریف روایت: «علی خیر البشر»، می باشد، که در روایت احمد بن حنبل با زیاد نمودن کلمه ی «من» بار اختصاصی معنای آن از بین رفته و روایت از عبارت: علی بهترین انسانها است، به علی از بهترین انسانها، تغییر معنا یافته است.

(۷) «ینایع الموده لذوی القربی»، تألیف: سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی (۱۲۲۰ – ۱۲۹۴ هـ).

مؤلف این کتاب شیخ سلیمان بن شیخ ابراهیم معروف به «خواجه کلان» حسینی بلخی قندوزی حنفی است. وی از بزرگان حنفیّه در فقه و از اساتین نقشبندیّه در طریقت در زمان خویش به شمار می رفته که در پایان حیات علمی خویش در قسطنطنیه به سال ۱۲۹۴ درگذشته است.

کتاب فوق در ۹۹ باب تدوین یافته و مؤلف به جمع آوری روایات مناقب اهل بیت علیهم السلام از مصادر اهل سنت و شیعه همت گمارده است.

^۱. طبقات الشافعیة، لابن قاضی شهبة، ج ۲، ص ۱۶۲.

مؤلف در جلد سوم این کتاب به بیان احادیث دوازده خلیفه پرداخته و بعد از بیان عدم تطابق این دوازده خلیفه بر ملوک بنی امیه و بنی عباس از قول بعضی از محققین که خود آنرا پذیرفته می نویسد: «...فلا بد من أن يحمل هذا الحديث على الأئمة الاثني عشر من أهل بيته وعترته صلى الله عليه وآله...»؛ این حدیث باید حمل گردد بر ائمه ی اثنی عشر از اهل بیت و عترت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)؛ زیرا آنها اعلم و اجل اهل زمان خود و با تقوی ترین و دارای برترین نسب و حسب و مکرم ترین افراد در نزد خدا بوده اند...». وی بعد از بیان احادیث دوازده خلیفه به بیان روایات مهدویت می پردازد.

۸) فرائد السمطين في فضائل المرتضى والتول والسبتين و الأئمة من ذريتهم؛ تالیف: ابراهیم بن محمد جوینی خراسانی.

جوینی خراسانی از اعلام و بزرگان علم حدیث اهل سنت در قرن هفتم و هشتم بوده است. ذهبی در مورد او می گوید: امام، محدث یگانه ی کامل، و فخر اسلام و شیخ صوفیه ... علاقه ی بسیاری به روایت و به دست آوردن اجزای حدیثی داشت. خوش خوان، زیبا روی، با وقار، دیندار و پرهیزگار بود. بدست او غازان خان اسلام آورد. در سال ۷۲۲ وفات نمود، خدای متعال او را رحمت کند.^۱

وی در جای دیگری می گوید: امام بزرگ، محدث و شیخ مشایخ بود. در خراسان و بغداد و شام و حجاز حدیث استماع نمود، و به این کار (یعنی شنیدن و نوشتن حدیث) علاقمند بود.^۲

سخاوی^۳ نیز در مورد او می نویسد:

هنگامی که جوینی بعد از سال هفتصد وارد [شام] شد، حافظان و محدثان حول او جمع شده و از او حدیث استماع نمودند.^۴

^۱ تذكرة الحفاظ، شمس الدين ذهبی، ج ۴، ص ۱۵۰۵. «وسمعت من الإمام المحدث الأوحى الأکمل فخر الإسلام صدر الدين إبراهيم بن محمد ابن المؤيد بن حمويه الخراساني الجويني شيخ الصوفية، قدم علينا طالب حدیث "و" روى لنا عن رجلين من أصحاب المؤيد الطوسي، وكان شديد الاعتناء بالرواية وتحصيل الأجزاء حسن القراءة مليح الشكل مهيباً ديناً صالحاً، وعلى يده أسلم غازان الملك، مات سنة اثنتين وعشرين وسبعمئة وله ثمان وسبعون سنة، رحمه الله تعالى.

^۲ معجم الذهبی، ترجمة ۷۳: «وسمع بخراسان وبغداد والشام والحجاز وكان ذا اعتناء بهذا الشأن وعلى يده اسلم الملك غازان».

^۳ شمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوی (م: ۹۰۲)، از بزرگان علم حدیث اهل سنت بشمار می آید.

^۴ فتح المغیث شرح الفیه الحدیث، شمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوی، ج ۲، ص ۸۱: «لما قدم الصدر أبو المجمع إبراهيم بن محمد بن المؤيد الحموی بعيد السبعمئة اجتمع عليه الحفاظ والمحدثون وسمعوا منه...».

جوینی کتابی درباره ی اهل بیت علیهم السلام دارد به نام: «فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین و الائمة من ذریتهم» که این کتاب موجب شده تا عده ای وی را از دایره ی تسنن بیرون بدانند! در اهمیت و اعتبار کتاب فرائد السمطین جوینی همین بس که برخی از علمای اهل سنت همچون زرنندی حنفی (۶۹۳ - ۷۵۰ هـ) و سمهودی شافعی (۸۴۴ - ۹۱۲ هـ) و قندوزی حنفی (۱۲۲۰-۱۲۹۴ هـ) و دیگران به این کتاب استشهاد نموده اند. کتاب «فرائد السمطین» بنا بر نسخه ی تحقیق شده توسط مرحوم شیخ محمد باقر محمودی در ۶۱ باب و ۵۹۴ روایت تدوین یافته است.

برخی از نکات قابل توجه در این کتاب عبارتند از:

نقل روایت از روایان اهل سنت و شیعه.

اعتقاد به عید بودن روز غدیر خم: «باب سیزدهم: فی فضل صوم عید الغدیر».

بیان مصائب حضرت زهرا سلام الله علیها. (باب ۷).

بیان عصمت ائمه علیهم السلام. (باب ۳۱).

بیان حدیث لوح جابر و بیان نام ائمه اهل بیت. (باب ۳۲ و ۳۴).

بیان فضیلت زیارت ائمه علیهم السلام و بیان زیات جامعه ی کبیره. (باب ۳۸).

...

۹) زندگی نامه ها: این کتب به زندگانی اهل بیت (علیهم السلام) پرداخته و در ذیل معرفی، به روایات مناقب نیز اشاره می نمایند، که برخی از این کتب عبارتند از:

۱) صفة الصفوة، ابن الجوزی (م: ۵۹۷).

۲) تذکرة الخواص، سبط بن الجوزی الحنفی (م: ۶۵۴).

۳) الفصول المهمة فی معرفة الائمة، ابن الصباغ المالکی (م: ۸۵۵).

آشنائی اجمالی با برخی از کتب رجالی اهل سنت

کتب رجالی اهل سنت را می توان در یک تقسیم بندی بر سه قسم تقسیم نمود:

الف: کتبی که مربوط به معرفی صحابه می باشند، که در راس این کتب سه کتاب ذیل قرار دارند:

(۱) الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبدالبر القرطبی (۴۶۲).

(۲) اسد الغابة فی معرفة الصحابة، ابن الاثیر (۶۳۰).

(۳) الاصابة فی تمييز الصحابة، احمد بن علی العسقلانی (۸۵۲).

ب: کتب رجالی عام که مربوط به معرفی راویان حدیث می باشد.

این کتب گاهی بر محور کتب سته اند، و گاهی ناظر به راویان از کتب سته و غیر آن.

(۱) الکمال فی اسماء الرجال، تالیف عبدالغنی بن عبدالواحد المقدسی (م: ۶۰۰)، که بر محور راویان کتب سته به نگارش درآمده است.

(۲) تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، تالیف: یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج المزی (۷۴۲). این کتاب تصحیح و تهذیب کتاب الکمال است و نه خلاصه ی آن. و جامعترین کتاب در سبک رجال جوامع روایی به شمار می رود.

(۳) تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی (۸۵۲)؛ تلخیص تهذیب الکمال المزی.

شیوه ی تلخیص:

* حذف احادیثی که مزی با اسناد خود در شرح حال راویان آورده است.

* حذف برخی مشایخ و شاگردان غیر معروف که مزی آنها را به طور کامل معرفی نموده بود.

* بیان جرح و تعدیل راویان به طور خلاصه.

(۴) تقریب التهذیب، ابن حجر.

شیوه ی خلاصه: نام کامل راوی؛ بیان نسب راوی؛ بیان طبقه ی راوی؛ تاریخ وفات راوی؛ توثیق و یا تضعیف راوی؛

۵) الجرح و التعديل، ابى محمد عبد الرحمن بن ابى حاتم محمد بن ادريس بن المنذر التميمى الحنظلى الرازى (المتوفى ۳۲۷)؛

۶) لسان الميزان، ابن حجر عسقلانى؛

۷) تاريخ الكبير؛ و تاريخ الاوسط: (که مورد خلاف است که آیا موضوع آن مختص به ضعفا است یا خير)؛

ج) کتبی که با محور راویان ثقات نگارش یافته است:

۱. الثقات، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمى البستي (۳۵۴).

۲. معرفة الثقات، أحمد بن عبد الله بن صالح أبو الحسن العجلي الكوفي (۲۶۱).

۳. تاريخ أسماء الثقات، تأليف الحافظ أبي حفص عمر بن شاهين المتوفى سنة (۳۸۵).

د) کتبی که با محور بررسی راویان ضعیف به نگارش در آمده است.

۱. ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، شمس الدين محمد بن أحمد الذهبي (م: ۷۴۸).

۲. المغنى فى الضعفاء، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى.

۴. المجروحين، ابن حبان (۳۵۳).

۵. الضعفاء والمتروكين للدارقطنى (۳۵۴).

۶. الضعفاء الكبير تصنيف الحافظ ابى جعفر محمد بن عمرو بن موسى بن حماد العقيلي المكي.

نگاهی به کتاب میزان الاعتدال و مؤلف آن

ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان معروف به ذهبی (م ۷۴۸ ق) از بزرگان علم حدیث اهل سنت به شمار می رود. وی دارای تالیفات متعددی همچون: میزان الاعتدال، الکاشف فى معرفة من له رواية فى الكتب الستة، المغنى فى الضعفاء، سیر اعلام النبلاء و تاریخ الاسلام است. ذهبی معاصر ابن تیمیه و شاگرد او بوده، هر چند در برخی مسائل با ابن تیمیه مخالفت کرده است.

از ویژگی های بارز ذهبی تعصب اعتقادی اوست؛ تعصبی که از دید شاگردان وی همچون «تاج الدین سبکی» مؤلف کتاب «طبقات الشافعية» نیز بدور نمانده است. وی در مورد ذهبی می گوید: هر چند ذهبی استاد من است و

احترامش بر من لازم می‌باشد، اما گفتن حق سزاوارتر است. وی سپس به بی‌انصافی و تعصّب ذهبی تصریح می‌کند، و از حافظ علائی نیز کلامی می‌آورد.^۱

ذهبی در مدح و ثنای هم مسلکان خویش از هیچ تعریفی فروگذار نکرده و گاهی درباره یکی از عالمان مکتب خود بیش از بیست و پنج صفحه تمجید و تعریف کرده در حالی که فقط سه سطر در مورد مرحوم کلینی نوشته و ترجمه شیخ صدوق رحمه الله هم دو سطر است.

او در عالمان شیعه هیچ نقطه ضعفی نیافته که اگر کمترین بهانه‌ای می‌یافت، از تبلیغات منفی و نسبت‌های ناروا دریغ نمی‌کرد. اما چون کمترین گردی از ضعف بر دامان پاک عالمان شیعی ننشسته است از این رو نه ذهبی و نه هیچ یک از علمای جرح و تعدیل اهل سنت نتوانسته‌اند عالمان شیعه را به چیزی که موجب قرح باشد متهم تا چه رسد به این که به کبائر رمی کنند. فقط ایشان را با عنوان «شیعی» یا «رافضی» به خیال خود تضعیف کرده‌اند!

ذهبی به قدری متعصب است که در شرح حال عالم شیعی خدا را بر این که کتاب‌های او را ندیده شکر می‌کند. وی در مورد شیخ مفید رحمه الله می‌گوید:

«وقیل: بلغت توالیفه مأتین، لم أقف علی شیء منها ولله الحمد».^۲

تعصّب شدید ذهبی بر ضد شیعه و تشیع باعث شده که تألیفات وی مورد اعتماد وهابی‌ها قرار گیرد. تا آن جا که فقط به آراء و نظرات او و یا شاگردان مکتبش استناد می‌کنند.^۳

محدث بزرگ معاصر اهل سنت «احمد بن محمد بن الصدیق الغماری، م: ۱۳۸۰هـ» درباره ملاک ذهبی در جرح و تعدیل می‌نویسد: اگر فلان راوی را همه مردم توثیق نمایند ذهبی در مورد حدیث او می‌گوید که وی دروغگو است؛ همچنان که در عده ای از احادیث که حاکم آنها را با سند شیخین تخریج نموده است ذهبی بدون هیچ دلیلی و تنها به واسطه اعتقاد درونی خویش حکم به وضع و دروغین بودن آن روایات نموده است و این نیست مگر اینکه آن روایات در باره فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام است.^۴

^۱ . طبقات الشافعية الكبرى: ۲ / ۱۳ - ۱۴.

^۲ . سیر اعلام النبلاء: ۱۷ / ۳۴۴.

^۳ . جواهر الکلام فی معرفة الامامة و الامام، ص ۱۲۸، آیت الله سید علی میلانی.

^۴ . فتح الملك العلی بصفة حدیث باب مدینة العلم علی، احمد بن محمد بن الصدیق الغماری، ص ۱۶۵.

ذهبی و کتاب میزان الاعتدال:

ذهبی در این کتاب که در مورد ضعفا نگاشته شده چند طائفه را ذکر نموده که عبارتند از :

- ۱) بسیار دروغگو یانی که به عمد جعل حدیث می نمایند.^۱
- ۲) دروغگویانی که می گویند این حدیث را شنیده ایم در حالی که آنرا خود نشنیده اند.^۲
- ۳) افرادی که متهم به دروغگویی هستند.^۳
- ۴) کسانی که در غیر حدیث دروغ می گویند، اما در نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ نمی گویند.^۴
- ۵) متروکین کسانی که بواسطه ی خطای زیادشان حدیثشان مورد اعراض واقع شده و کسی به روایات آنان اعتماد ندارد.^۵
- ۶) حافظانی که در دینشان دچار ضعف می باشند و در عدالتشان سستی وجود دارد.^۶
- ۷) محدثینی که از جهت ضبط و حفظ حدیث دچار ضعفند، که در نقل این افراد اغلاط و اوهام وجود دارد، این افراد حدیثشان ترک نمی گردد، بلکه روایاتشان در شواهد و توابع مورد اعتبار است؛ اما روایاتشان در اصول و حلال و حرام پذیرفته نمی شود.^۷
- ۸) محدثینی صادق و شیوخی که حال آنها مشخص نمی باشد؛ افرادی که در نقل حدیث اهل مسامحه هستند و به درجه ی متقنین نمی رسند.^۸

^۱ . میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ص ۳، دارالفکر: «الکذابین الوضاعین المتعمدين قاتلهم الله».

^۲ . همان: «وعلى الكاذبين فى أنهم سمعوا ولم يكونوا سمعوا».

^۳ . همان: «ثم على المتهمين بالوضع أو بالتزوير».

^۴ . همان: «ثم على الكذابين فى لهجتهم لا فى الحديث النبوى».

^۵ . همان: «ثم على المتروكين الهلكى الذين كثر خطوهم وترك حديثهم ولم يعتمد على روايتهم».

^۶ . همان: «ثم على الحفاظ الذين فى دينهم رقة ، وفى عدالتهم وهن».

^۷ . همان: «ثم على المحدثين الضعفاء من قبل حفظهم ، فلهم غلط وأوهام ، ولم يترك حديثهم ، بل يقبل ما روه فى الشواهد والاعتبار بهم لا فى الأصول والحلال والحرام».

^۸ . همان: «ثم على المحدثين الصادقين أو الشيوخ المستورين الذين فىهم لين ولم يبلغوا رتبة الاتبات المتقنين».

۹) گروه کثیری از مجهولین از افرادی که ابو حاتم رازی به جهالت آنان تصریح نموده است، یا افرادی که غیر ابو حاتم در مورد آنها گفته اند شناخته شده نیست یا در شناخت او جهالتی وجود دارد یا اینکه مجهول است. یا شبیه این عبارات از عباراتی که دلالت بر عدم شهرت شیخ به صداقت است، و این افراد را آوردیم زیرا به مجهول احتیاج نمی شود.^۱

۱۰) راویان موثق و ثابت قدمی که در عقیده اشان دارای بدعت اند؛ یا ثقاتی که از طرف برخی مورد نقد واقع شده اند هر چند که به نقد آنها توجهی نمی گردد؛ زیرا ریشه ی این نقد سختگیری در امر راویان است، علاوه بر اینکه مخالفت با جمهور نیز می باشد.^۲

بنابراین صرف اینکه ترجمه ی راوی ای در کتاب «میزان الاعتدال» آمده باشد به تنهایی موجب خدشه ی بر او نخواهد بود؛ زیرا تضعف و خدشه ی بر راوی احتیاج به دلیل دارد و روایات چهار گروه اخیر (۷ و ۸ و ۹ و ۱۰) نیز طبق ضوابط جرح و تعدیل قابل قبول است خصوصاً در روایات مناقب.

۴. آشنائی اجمالی با برخی از کتب تراجم

تاریخ بغداد و تاریخ مدینة دمشق

از کتب مرجع و معتبر اهل سنت که در بردارنده تعداد زیادی از مناقب اهل بیت علیهم السلام است؛ کتابهای تاریخ بغداد و تاریخ دمشق می باشند. این دو کتاب نه کتاب حدیثی و نه کتاب رجالی و نه کتاب تاریخ، به معنای خاص و مصطلح آن بشمار می روند؛ بلکه موضوع این دو کتاب معرفی و شناخت افراد برجسته و معروف می باشد، اعم از آنکه این افراد راوی خبر بوده باشند یاخیر؛ لذا این دو کتاب در حیطه ی علم تراجم قرار می گیرند.

علم «تراجم» علمی است که معرف و بیانگراحوال شخصیت‌های بارز از قبیل دانشمندان، ادیبان، فرهیختگان، هنرمندان و امثال آنان است، خواه این افراد، راویان حدیث باشند یاخیر؛ برخلاف علم رجال، که تنها در خصوص

^۱ . همان: «ثم علی خلق کثیر من المجهولین ممن ینص أبو حاتم الرازی علی أنه مجهول ، أو یقول غیره : لا یعرف أو فیه جهالة أو یجهل ، أو نحو ذلك من العبارات التي تدل علی عدم شهرة الشیخ بالصدق ، إذ المجهول غیر محتج به».

^۲ . همان: «ثم علی الثقات الانبیاء الذین فیهم بدعة ، أو الثقات الذین تکلم فیهم من لا یلتفت إلی کلامه فی ذلك النقة ، لکونه تعنت فیه ، وخالف الجمهور من أولى النقد والتحریر ، فإننا لا ندعی العصمة من السهو والخطأ فی الاجتهاد فی غیر الأنبیاء» .

احوال راویان و محدثان روایات اسلامی بحث می‌کند، خواه شخصیت بارز و معروفی باشند یا نه؛ بنا براین میان دو علم یادشده رابطه عموم و خصوص من وجه است.

الف) تاریخ بغداد (یا تاریخ مدینه السّلام)، تألیف خطیب بغدادی (م ۴۶۳)

در متن منتشرشده ی تاریخ بغداد، شرح حال ۷۸۳۱ تن از بزرگان بغداد یا منسوب به بغداد آمده است. این افراد را، از لحاظ گستره ی جغرافیایی، می توان به چهار دسته تقسیم کرد:

اول: کسانی که در بغداد یا حومه ی آن به دنیا آمده اند، هرچند در منطقه ای دیگری ساکن شده باشند؛

دوم: کسانی که در آنجا زاده نشده اند ولی مقیم آنجا بوده اند؛

سوم: کسانی که در آنجا توقف کرده و حدیث گفته اند؛

چهارم: افراد بسیار برجسته ای که از آنجا گذشته اند.

با آنکه مؤلف تاریخ بغداد کوشیده است افراد را از حوزه های مختلف انتخاب کند، بیشتر به شرح حال عالمان دینی پرداخته است، بویژه عالمان حدیث یا کسانی که با حدیث سر و کار داشته اند، به طوری که نزدیک به پنج هزار زندگینامه، یعنی حدود دوسوم زندگینامه ها، مربوط به محدثین است.

خطیب بغدادی معمولاً در شرح حال محدثان، از آنان یک یا چند حدیث نیز نقل نموده، که در این میان روایات ضعیف نیز نقل گردیده اند که البته خطیب اغلب این روایات را مورد نقد و بررسی قرار داده و به رد برخی یا تردید نسبت به برخی دیگر پرداخته و نظر نهایی خود را بیان کرده است. موضع گیریهای خطیب در این موارد به دلیل تسلط او بر علوم حدیث بسیار قابل توجه می باشد.

تاریخ بغداد و ذیلهای آن آخرین بار با مقدمه و تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا در ۲۴ جلد، شامل چهارده جلد با عنوان تاریخ بغداد و هشت جلد با عنوان ذیول تاریخ بغداد و دو جلد با عنوان فهارس، در بیروت به چاپ رسید که بهترین چاپ تاریخ بغداد است.

ب) آشنائی با کتاب تاریخ مدینه دمشق؛ تالیف: ابن عساکر (م: ۵۷۱)

نویسنده ی این کتاب خود مدعی است که در تدوین مطالب کتاب، وام دار خطیب بغدادی، در تاریخ بغداد بوده است؛ بنابراین در کتاب تاریخ دمشق به بیان و معرفی کسانی پرداخته شده که یا در این شهر بدنیا آمده و یا در آن زندگی کرده اند؛ و یا از این شهر گذشته و روایت نموده اند و یا افراد برجسته ای که از آنجا گذر نموده اند.

ابن عساکر در این کتاب ترجمه ی ۱۰۲۲۶ نفر را گردآوری نموده است. وی در جلد ۴۲ به نقل زندگی نامه روایی امام علی علیه السلام، و در جلد ۴۱ به نقل زندگی نامه روایی امام زین العابدین علیه السلام و در جلد ۵۴ به نقل زندگی نامه روایی امام باقر علیه السلام پرداخته است.

کتاب تاریخ مدینه دمشق در ۷۰ مجلد به چاپ رسیده است.

ج) سیر اعلام النبلاء، الذهبی (۷۴۸)

این کتاب یکی از کتابهای مهم ذهبی به شمار می آید که احوالات اشخاص بخصوص راویان اخبار به شکل مبسوط ذکر شده است.

۵. آشنایی مختصر با اصول حدیث اهل سنت

مراد از اصول حدیث همان درایت و فهم صحیح متن و سند یک روایت می باشد که چنین امری مبتنی بر شناخت قواعد و اصولی است که در کتب حدیثی تدوین یافته که ما به شکل گذرا به چند موضوع اشاره می کنیم:

الف) آشنایی اجمالی با صحیحین (بخاری و مسلم)

در میان کتب حدیثی اهل سنت دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم به عنوان معتبرترین کتب جامع حدیثی پذیرفته شده اند و به صورت کلی روایات این دو کتاب به اتفاق علمای اهل سنت تلقی به قبول شده است.^۱

با اینکه این دو کتب هر دو صحیح می باشند، اما در مقام تفاضل به واسطه ی اینکه بخاری در فن علوم حدیث برتر از مسلم بوده و مسلم (متوفی: ۲۶۱) شاگرد بخاری (متوفی: ۲۵۶) بوده است، و اینکه بخاری ملتزم به شرایط سختتری

^۱. نزهة النظر فی توضیح نخبة الفکر، ابن حجر العسقلانی، ص ۳۵: «لاتفاق العلماء بعدهما علی تلقی کتابیہما بالقبول»؛ تدریب الراوی فی شرح تقریب النوای، السیوطی، ص ۴۹: «اول مصنف فی الصحیح المجرد، صحیح البخاری، ثم مسلم، وهما اصح الکتب بعد القرآن»؛ تدریب الراوی، ص ۶۹: «ما رویاه بالاسناد المتصل فهو المحکوم بصحته».

در نقل حدیث در این کتاب^۱ بوده^۲، کتاب صحیح بخاری از جهت (صحت و اصحیّت)^۳ مقدم بر صحیح مسلم می باشد.

هر چند که کتاب صحیح مسلم^۴ از جهت «ترتیب» و «حسن سیاق» به اینکه روایات آن تقطیع نداشته و بریده بریده نبوده و اینکه روایات یک موضوع یکجا در محل خود بیان شده است، برتر از کتاب بخاری می باشد.^۵

در مورد تعداد روایات صحیح بخاری بین دانشمندان اختلاف نظر وجود دارد، ابن حجر عسقلانی روایات صحیح بخاری را با در نظر گرفتن احادیث تکراری ۷۳۹۷ و با حذف مکررات ۲۶۰۲ حدیث دانسته است.

ب) بررسی درجه و رتبه ی اخبار صحیح(مهم)

ابن حجر عسقلانی در کتاب «نزهة النظر» هفت درجه برای اخبار صحیح برشمرده که عبارتند از:

۱) ما اتفق به الشیخان(بخاری و مسلم): اگر روایتی در کتاب بخاری و مسلم آمده باشد صحیحترین روایت محسوب می گردد و در اعلی درجه ی صحت قرار می گیرد.

۲) ما انفرد به البخاری: اگر روایتی تنها در صحیح بخاری آمده باشد در رتبه ی دوم از صحت قرار می گیرد.

۳) ما انفرد به مسلم: اگر روایتی را مسلم آورده باشد ولی بخاری آنرا در صحیح خود نیاورده باشد در رتبه ی سوم خواهد بود.

سه دسته روایت دیگر وجود دارد که بخاری و مسلم آنها را نیاورده اند؛ اما دارای شرایط پذیرش طبق نظر بخاری و مسلم و یا یکی از آنان می باشند که در سه درجه قرار می گیرند:

۴) ما کان علی شرط الشیخین؛ روایتی که بنا بر شرط بخاری و مسلم^۱ صحیح باشد؛ ولی در این دو کتاب نباشد.

^۱ بخاری دارای کتب دیگری نیز هست ولی هیچ کدام از آنها اعتبار صحیح را ندارند.

^۲ زیرا بخاری در نقل روایات معاصرت و ملاقات راوی از من روی عنه را به عنوان شرط پذیرش روایات خود پذیرفته در حالی که مسلم به قید معاصرت راوی با من روی عنه اکتفا نموده است.

^۳ نزهة النظر فی توضیح نخبة الفکر: «صرح الجمهور بتقدیم صحیح البخاری فی الصحة...»، ص ۳۵.

^۴ ابو علی نیشابوری قائل به اصحیث صحیح مسلم می باشد: «ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم». (نزهة النظر، ص ۳۶).

^۵ البته این سخن بر اساس مبنای اهل سنت است، والا روایات بسیاری در این دو کتاب فاقد شرایط پذیرش می باشند به صورتی که به اقرار علمای حدیث اهل سنت روایاتی وجود دارند که مورد نقد واقع شده اند. (نزهة النظر، ابن حجر، ص ۴۱).

۵) ما کان علی شرط البخاری؛ روایتی که بر اساس شرط بخاری صحیح باشد؛ ولی در کتاب بخاری نیامده باشد.

۶) ما کان علی شرط المسلم؛ روایتی که بر اساس شرط مسلم صحیح باشد؛ ولی در کتاب مسلم نیامده باشد.

۷) روایتی که صحیح می باشد ولی داخل در هیچکدام نباشد. مثلاً روایتی را احمد بن حنبل اخراج نماید که از لحاظ اعتبار صحیح باشد؛ ولی بخاری و مسلم آنرا در صحیحشان نیاورده باشند و همچنین روایت بر طبق شرط آنها نیز نباشد.^{۳۲}

ج) مراد از شرط شیخین (بخاری و مسلم) چیست؟ (مهم)

در موارد بسیاری در کتب حدیثی ای همچون: مستدرک حاکم نیشابوری و حواشی و تعلیقات برمسند احمد و سنن ابن ماجه، با اصطلاحاتی همچون: صحیح علی شرط الشیخین، صحیح علی شرط البخاری، صحیح علی شرط مسلم، رجاله رجال الصحیح، مواجه می شویم و سؤال ایجاد می شود که مراد از این اصطلاح چه می باشد؟

ابن حجر عسقلانی^۴ در کتاب «نزهة النظر فی توضیح نخبة الفکر»، که خود یکی از کتب مرجع در اصول حدیث اهل سنت می باشد، در تفسیر این اصطلاح بیان می دارد: «لان المراد به (شرط) رواتهما مع باقی شروط الصحیح»^۵ مراد از شرط شیخین عبارت است از: راویان حدیث به همراه باقی شروط صحت خبر .

توضیح: خبر صحیح در نزد اهل سنت خبری است که حائز پنج شرط باشد. ابن حجر در بیان این شروط می نویسد: «خبر الآحاد بتقل عدل، تام الضبط، متصل السند، غیر معلل و لاشاذ»^۶ خبر واحدی که توسط افراد عادل نقل

^۱ المراد من الشرط رواتهما مع باقی شروط الصحیح. (نزهة النظر، ص ۳۸). یعنی مراد این است که از راویان این حدیث همگی در کتاب صحیح بخاری یا مسلم، روایت نقل شده باشد. به علاوه اینکه این راویان عادل، تام الضبط، بوده باشند و حدیث نیز متصل بوده باشد و مشکل متنی نداشته باشد.

^۲ حدیث صحیح حدیثی است که: راویان عادل، تام الضبط (که قدرت حفظ و ضبط روایتشان تمام است)، متصل السند، غیر معلل و شاذ آنرا بیان نموده باشند.

^۳ فایده ی این تقسیم بندی در تعارض روایات اشکار می گردد.

^۴ أبو الفضل أحمد بن علی بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلانی (المتوفی : ۸۵۲هـ)، از وی با عنوان حافظ یاد می شود و یکی از یزرگان حدیثی اهل سنت بشمار می رود.

^۵ نزهة النظر، ص ۳۸. حدیث صحیح حدیثی است که: راویان عادل، تام الضبط (که قدرت حفظ و ضبط روایتشان تمام است)، متصل السند، غیر معلل و شاذ آنرا بیان نموده باشند

^۶ همان، ص ۳۰.

گردیده که همگی آنان در ناحیه ی قوه ی حفظشان تمامیت ضبط داشته^۱ و علاوه بر آن حدیث نیز متصل السند بوده^۲ و خبر دارای اشکال متنی و سندی مخفی نبوده و شاذ^۳ نیز نباشد، خبر صحیح نامیده می شود.

حال اگر خبر صحیحی با این ویژگی ها یافت گردید، ولی چنین خبری را بخاری و مسلم و یا یکی از آنها در صحیح خویش روایت ننموده باشند؛ اما با این حال از راویان این خبر، بخاری و مسلم و یا یکی از آنان در صحیح خود حدیثی را روایت نموده باشند و نام آنان در سلسله اسناد صحیحین و یا یکی از آنان واقع شده باشد، خبر صحیح بنا بر شرط شیخین و یا یکی از آنان خواهد بود و این همان چیزی است که ابن حجر از آن به «رواهما» تعبیر نموده است.

بنابر این به خبر صحیحی که بخاری و مسلم آنرا در صحیح خود نقل ننموده اند؛ اما نام تمامی راویان آن در یکی از سلسله اسناد اخبار صحیحین آمده باشد و از آنان بخاری و مسلم در احادیث دیگری در صحیح خود روایت نموده باشند، صحیح بنا بر شرط شیخین اطلاق می گردد.

همچنین بر خبر صحیحی که نام همه ی راویان آن در اسناد اخبار صحیح بخاری یافت گردد؛ صحیح بنا بر شرط بخاری اطلاق می گردد.

و همچنین بر خبر صحیحی که نام همه ی راویان آن در اسناد اخبار صحیح مسلم یافت می گردد، صحیح بنا بر شرط مسلم اطلاق می گردد.

بیان نمونه:

آیه ی مباحله یکی از آیاتی است که بیانگر منزلت والای عترت می باشد. خداوند متعال در سوره ی آل عمران می فرماید: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»^۴ هر گاه پس از علمی که (پیرامون حضرت عیسی) به تو رسیده

^۱ یعنی در تحمل حدیث و نقل آن در جانب وی قصوری دیده نمی شود و قوه ی ضبط و حفظ وی قوی می باشد و احادیث را به همان صورتی که شنیده بدون زیادت و کم و کاست به یاد می سپارد و به هنگام بیان نیز به همان شکل نقل می نماید.

^۲ سلسله سند تا از ابتدا تا انتها پیوسته و متصل است و در اصطلاح حدیث معلق و منقطع و معضل و مرسل نمی باشد.

^۳ به خبر شخص ثقه در صورتی که مخالف با خبر شخص اوثق باشد، شاذ گفته می شود.

^۴ سوره آل عمران: آیه ۶۱.

رسیده است، به کسانی که با تو به محاجّه و ستیر برخیزند بگو: بیاید ما فرزندان خود و شما فرزندان خود، ما زنان خود و شما زنان خود و ما جان خود و شما نیز جان خود را فرا خوانیم. آن گاه مباحله نماییم و لعنت خدا را برای دروغ گویان قرار دهیم.

پس از نزول این آیه، رسول خدا صلی الله علیه وآله به همراه علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام برای مباحله در وعده گاه حضور یافتند. بسیاری از دانشمندان اهل تسنن این روایت که مختص به عترت علیهم السلام است را ذکر نموده اند. با نگاهی به صحیح بخاری می یابیم که وی این منقبت را ذکر نموده؟! ولی در صحیح مسلم روایت به شکل مختصری از سعد بن ابی وقاص نقل گردیده است.^۱

حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک علی الصحیحین»، این روایت را ذکر می نماید و در پایان حکم آنرا نیز بیان می دارد که چنین روایتی بنا بر شرط شیخین صحیح می باشد و ذهبی نیز در تعلیقه ی بر آن چنین حکمی را تأیید می نماید.

«أخبرني* جعفر بن محمد بن نصير الخلدی ببغداد ثنا* موسى بن هارون ثنا* ۵. قتيبة بن سعيد ثنا ۴. حاتم بن إسماعيل عن ۳. بكير بن مسمار عن ۲. عامر بن سعد عن ۱. أبيه قال : لما نزلت هذه الآية { ندع أبناءنا و أبناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم } دعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عليا و فاطمة و حسنا و حسينا رضي الله عنهم فقال : اللهم هؤلاء أهلي . هذا حديث صحيح على شرط الشيخين و لم يخرجاه . تعليق الذهبي في التلخيص : على شرط البخاري و مسلم».^۲

با توجه به مطالب گفته شده مشخص می گردد علت صحت این حدیث بنا بر شرط شیخین آن خواهد بود که این خبر توسط راویانی نقل گردیده که بخاری و مسلم از همه ی آنان (کسانی که هم عصر وی به قبل بوده اند) از روای (۱ تا ۵) در صحیح خود روایت نقل نموده اند و نام این افراد لااقل در یکی از طرق روایات بخاری و مسلم آمده است.

^۱ . صحیح مسلم، باب من فضائل علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ح: ۴۴۲، در ضمن روایت سعد بن ابی وقاص: «وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: { قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ }، دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي».

^۲ . المستدرک علی الصحیحین، ح: ۴۷۱۹.

^۳ . دو راوی ای که در آخر سند می باشند، بعد از حیات بخاری به دنیا آمده اند کسانی که حدفاصل حیات حاکم نیشابوری (متوفی: ۴۰۵)، تا حیات بخاری (متوفی: ۲۵۶) بوده اند.

ه) شناخت برخی از احکام روایی

هر خبری که نقل می‌گردد، بر حسب حال راویان و متن خبر، یا مورد قبول واقع می‌گردد و یا مردود می‌باشد.

حدیث مقبول به شکل اجمال به حدیث صحیح و حسن تقسیم می‌گردد. خبری که تمامی راویان آن را افراد عادل و تام الضبط تشکیل داده‌اند و سند حدیث نیز به شکل متصل به پیامبر صلی الله علیه و آله ختم می‌گردد و حدیث با این حال دارای اشکال مخفی در ناحیه ی سند و یا متن نمی‌باشد و همچنین مخالف با نقل فرد ثقة تر نمی‌باشد، اصطلاحاً خبر صحیح نامیده شده است.

اگر خبری تمام ویژگی‌های فوق را دارا باشد؛ اما تنها یکی از راویان آن دارای قوه ی ضبط کمتری باشند، خبر اصطلاحاً «حسن» نامیده می‌شود. اما اگر این قوه دچار تزلزل باشد و یا اینکه عدالت راوی مخدوش باشد و یا سند روایت متصل نباشد، حدیث در زمره ی اخبار ضعیف قرار می‌گیرد که در برخی صور ضعیف خبر جبران می‌گردد و در موارد دیگری که ضعف شدید باشد روایت مردود شمرده می‌شود.

مهمترین روایات مردود سه صورت ذیل می‌باشند:

الف) خبر موضوع: خبری که از طریق فردی دروغگو (که دروغگویی وی نیز ثابت است) نقل گردیده باشد.

ب) خبر متروک: خبری که راوی آن متهم به دروغگویی بوده؛ به اینکه این روایت را تنها وی نقل نموده و مخالف با قواعد معلومه نیز می‌باشد که به چنین راوی ای نیز «متروک الحدیث» اطلاق می‌شود.

ج) خبر منکر: خبری که یکی از راویان آن معروف به فسق بوده و یا اینکه خبری است که راوی آنرا فردی ضعیف تشکیل داده که متن آن نیز مخالف با روایات افراد ثقة است.

بخش دوم:

بررسی عقاید و هابیت

۱. توحید از دیدگاه و هابیت

توحید به اعتباری به توحید نظری و عملی و به اعتباری دیگر به صفاتی، افعالی، عبادی، ذاتی، استعانی، حبی و... تقسیم می گردد.

الف) توحید نظری

این بخش، ناظر به بعد معرفتی انسان نسبت به خداوند (از جهت ذات، صفات و افعال) می باشد و مستقیماً به وظایف عملی انسان در برابر خدا مربوط نمی گردد.

ب) توحید عملی

این بخش ناظر به وظایف عملی انسان در برابر خداوند می باشد که شامل توحید عبادی، اطاعتی، استعانی، حبی و... می گردد. چنانکه ملاحظه می کنید برخی از اقسام توحید (مثل توحید ذاتی، صفاتی و افعالی) در دایره ی توحید نظری و برخی دیگر (مثل توحید عبادی، استعانی و...) در دایره توحید عملی قرار می گیرد.

محققان اسلامی مباحث مربوط به توحید را در چهار بخش خلاصه کرده اند: توحید ذاتی؛ توحید صفاتی؛ توحید افعالی، (خالقیت؛ ربوبیت؛ تقنین)؛ توحید عبادی؛

۱. توحید ذاتی

از بارزترین صفات خداست که خود دارای دو شاخه است:

الف) خداوند مثل و مانندی ندارد، یگانه و بی همتاست، از این معنا به توحید واحدی تعبیر می شود و ذیل سوره اخلاص به همین معنی اشاره دارد «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» خدا واحدی است که ثانی نداشته و اصلاً برای او عدلی متصور نیست؛ زیرا که وجود نامحدود ثانی نخواهد داشت.

ب) خداوند جزء ندارد، بسیط و غیر مرکب است از این معنا به توحید احدی تعبیر می شود. که صدر سوره اخلاص به آن اشاره دارد: «قل هو الله احد» پس توحید ذاتی یعنی نفی شریک و نفی ترکیب از خداوند.

۲. توحید صفاتی

مقصود از توحید صفاتی آن است که صفات ذاتی خداوند چون علم، قدرت و حیات، اگرچه از نظر مفهوم مختلف بوده، ولی از نظر مصداق هیچ گونه اختلاف و کثرتی در بین نیست و مصداق همگی، ذات بسیط خداوند است؛ زیرا اگر جز این باشد در ذات الهی کثرت راه یافته که با توحید ذاتی منافات خواهد داشت. بنابراین توحید صفاتی، لازمی توحید ذاتی است.

۳. توحید افعالی: (خالقیت؛ ربوبیت؛ تقنین) که حقیقت آن همان: لا مؤثر فی الوجود الا الله، می باشد.

در جهان، علل طبیعی، دارای آثار ویژه ی خود هستند، مثل حرارت خورشید، تیزی شمشیر و... همانطوری که اصل وجود آنها مخلوق خدا است آثار آنها نیز از جانب خدا است، توحید افعالی یعنی در جهان یک مؤثر بالذات داریم. فقط یک وجود است که اثر گذاری و انجام کار ذاتاً برای اوست و تأثیر علل مادی و طبیعی و غیر خدایی همه و همه در پرتو وجود او و به اتکاء او صورت می گیرد که هو القیوم. البته این سخن به معنای انکار تأثیر علل طبیعی نیست؛ بلکه در عین اعتراف به اینکه خورشید حرارت دارد و آتش می سوزاند، معتقدیم که در جهان، یک مؤثر بالذات بیشتر نیست بقیه، همه مؤثر بالعرض و بالغیراند.

بیان مثال:

قرآن کریم از سویی در مقام جعل مثل می فرماید: «یا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَا يُجْمَعُوا لَهُ وَلَا يَسْتَأْذِنُهُمْ الدُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ»^۱

واز سویی دیگر از زبان حضرت عیسی علیه السلام بیان می فرماید:

^۱. سوره حج، آیه ۷۳: ای مردم! منلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می خوانید، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند! و هر گاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی توانند آن را باز پس گیرند! هم این طلب کنندگان ناتوانند، و هم آن مطلوبان (هم این عابدان، و هم آن معبودان).

«وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئِ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ»^۱ به عبارت دیگر در آیه ی اول سخن از استقلال مخلوق است که مخلوق بما هو مخلوق قدرت بر هیچ امری به شکل استقلال را نخواهد داشت و در آیه ی دوم سخن از مخلوقی است که به اذن الله کار الهی انجام می دهد.

۴. توحید در عبادت

یعنی عبادت و پرستش فقط از آن خداست و هیچ فردی جز خدا گرچه از نظر شرف و کمال در مقام بالایی باشد شایسته پرستش نیست.

تعریف عبادت

عبادت خضوع و تذللی است جوشیده از عقیده ی خاص (الوهیت-ربوبیت) در باره ی معبود، خواه این معبود خدا باشد یا مخلوق او، که به عقیده شخص پرستش گر، کارهای الهی به او واگذار شده است.

ارکان عبادت

از آنجا که مطلق خضوع و خشوع را نمی توان عبادت نامید؛ لاجرم باید علاوه بر تحقق خضوع و خشوع تام، ویژگی دیگری نیز محقق گردد و آن چیزی جز اعتقاد به الوهیت و خدایی و ربوبیت شخص خضوع شده نیست؛ بنابراین در تحقق عبادت اصطلاحی دو عنصر دخیل می باشد:

۱. انجام فعلی که گویای خضوع و تذلل باشد.

۲. عقیده و انگیزه خاصی که انسان را به عبادت و خضوع نسبت به شخص وا داشته است، از قبیل:

^۱ . سوره آل عمران، آیه ۴۹: و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده، که به آنها می گوید: من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام من از گل، چیزی به شکل پرند می‌سازم سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرند می‌گردد. و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص [بیبسی] را بهبودی می‌بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم و از آنچه می‌خورید، و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم مسلماً در اینها، نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید!

الف) اعتقاد به الوهیت کسی که بر او خضوع کرده است؛ همچنان که خداوند متعال درباره ی مشرکان می‌فرماید: «الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»؛ آنان که با خدای یکتا خدایی دیگر گرفتند به زودی خواهند دانست که در چه جهل و اشتباهی بوده‌اند و با چه شقاوت و عذابی محسور می‌شوند.

در جای دیگر می‌فرماید: «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا»؛^۱ و مشرکان خدای یگانه را ترک گفته و برای احترام و عزت دنیوی خدایان باطل را برگرفتند.

ب) اعتقاد به ربوبیت کسی که بر او خضوع شده است؛ همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ»؛^۲ ای بنی اسرائیل! خدایی را که آفریننده من و شماست پرستید.

در جایی دیگر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»؛^۳ همانا خداست پروردگار من و شما، پرستید او را که همین است راه راست.

از این دسته آیات نیز استفاده می‌شود که یکی از مقومات عبادت غیر خدا و شرک، اعتقاد به ربوبیت استقلالی غیر خداوند است نه مطلق خضوع.

اعمال به نیت است

(إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَىٰ دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ إِلَىٰ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَىٰ مَا جَاهَرَ إِلَيْهَا) .

نباید پنداشت که تواضع و خضوع و درخواست از غیر خداوند، شرک آلود و حرام است، زیرا از مجموع دلایل استفاده می‌شود که اعمال به نیت است؛ تا نیت فرد، از عملش چه چیزی باشد.

تعمیر مساجد با آن که - فی نفسه - عمل نیکی است، اما از آن جا که اگر مشرکان انجام دهند به قصد سوء است، لذا از این کار ممنوع شده‌اند؛ خداوند متعال می‌فرماید: «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ. إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقَامَ

1. حجر (۱۵) آیه ۹۶.

2. مریم (۱۹) آیه ۸۱.

3. مائده (۵) آیه ۷۲.

4. آل عمران (۳) آیه ۵۱.

الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَن يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ»^۱ مشرکان را نرسد که مساجد خدا را تعمیر کنند، در صورتی که به کفر خدا شهادت می‌دهند. خدا اعمالشان را نابود گردانید و آنان در آتش دوزخ؛ جاوید در عذاب خواهند بود. به راستی تعمیر مساجد خدا به دست کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و نماز به پا دارند و زکات مال خود بدهند و از غیر خدا نترسند، آنها امیدوار باشند که از هدایت یافتگانند.

خداوند به خضوع در برابر پدر و مادر امر می‌کند؛ آن جا که می‌فرماید: «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ»^۲

و همیشه بال و پر تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران. اگر مطلق خضوع عبادت بود، خداوند چنین امری نمی‌نمود.

با این توضیح به این نتیجه می‌رسیم که توسل و خضوع و استغاثه به غیر خداوند متعال با عدم اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت او و اعتقاد به این که هر چه برای اوست به عنایت و به اذن و اراده خداوند است اشکالی ندارد و هیچ نوع ارتباطی با آیاتی که در مذمت مشرکان وارده شده نیز ندارد، زیرا مورد اعتراض آیات جایی است که دعا و استغاثه و استعانت به نیت استقلال باشد، همان گونه که در بخش پاسخ به شبهات به آنها اشاره می‌کنیم.

بیان اشکال:

ممکن است وهابی‌ها بگویند که اعراب جاهلی یک انگیزه بیشتر نداشته‌اند، آنها می‌گفتند پرستش این بت‌ها مایه تقرب است و غیر از این مقام دیگری برای آنها قایل نبودند، فقط معتقد بودند که عبادت این بت‌ها سبب تقرب است؛ زیرا ما لیاقت عبادت خدا را نداریم، او مقامش ارفع از عبادت ماست؛ لذا اینها را می‌پرستیم تا ما را با آن خدای برتر و بالاتر نزدیک کند و غیر از این انگیزه‌ی دیگری نداشتند.

همچنان که قرآن کریم در بیان منطق مشرکین می‌فرماید:

«أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ» (زمر؛ آیه ی ۳)؛ آگاه باشید: آیین پاک از آن خداست، و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند [به این بهانه که:] ما آنها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به

^۱. توبه (۹) آیات ۱۷-۱۸

^۲. اسراء (۱۷) آیه ۲۴

خدا نزدیک گردانند، نمی‌پرستیم، البتّه خدا میان آنان در باره آنچه که بر سر آن اختلاف دارند، داوری خواهد کرد. در حقیقت، خدا آن کسی را که دروغ‌پردازِ ناسپاس است هدایت نمی‌کند.

دلیل مشرکین بر پرستش بتها این بود که: «اینها را نمی‌پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند».

قرآن می‌فرماید: عرب جاهلی هنگامی که با منطق کوبنده مومنین مواجه می‌شوند که از این بتها چه کاری ساخته است؟ در جواب محملی بر اعتقاد باطل خود می‌ساختند و می‌گفتند: ما به این جهت این بتها را می‌پرستیم تا ما را به خدا نزدیک سازند و ما غیر از این، عقیده دیگری نداریم.

خداوند در جواب می‌فرماید: اولاً در این مسئله اختلاف دارند و چنین امری عقیده‌ی همه‌ی آنان نیست؛ لذا در ادامه‌ی سوره می‌فرماید: «... إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» خداوند روز قیامت میان آنان در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌کند. ثانیاً اینکه آنها در بیان چنین امری دروغگو می‌باشند و علاوه بر آن، کفار نیز هستند، یعنی کفران نعمت می‌کنند، به جای اینکه خدا را پرستند که سرچشمه نعمت است، آمده‌اند این بتها را می‌پرستند؛ لذا سخنان آنان منطبق بر واقع نبوده و آنان دروغ می‌گفتند که قصد ما تنها تقرب به سوی خدای واحد است که آیات دیگر قرآن بیانگر اعتقاد و عمل آنان است:

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ...» (ابراهیم/۳۰)؛ آنها برای خدا همتایانی قرار داده‌اند، تا (مردم را) از راه او (منحرف و) گمراه سازند.

آنها بتها را با خدا یکسان فرض می‌کردند.

«إِذْ نَسُوا اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» (شعراء/۹۸)؛ چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می‌شمردیم

«وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» (مریم/۸۱)؛ و آنان غیر از خدا، معبودانی را برای خود برگزیدند تا مایه‌ی عزتشان باشد!

«وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ» (یس/۷۴)؛ آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که یاری شوند.^۱

^۱. بیان از آیت الله سبحانی.

توحید از دیدگاه وهابیت:

در متون وهابی هیچ واژگانی به اندازه «توحید» و «شرک» به کار نرفته است؛ لذا مهم‌ترین پایه‌ی اندیشه وهابیت را باید در ذیل این دو واژه بررسی نمود.

از دیدگاه محمد بن عبد الوهاب و پیروان او، توحید بر دو بخش است:

توحید در ربوبیت و توحید در الوهیت:

توحید ربوبی: منظور اینان از توحید ربوبی اعتقاد به یکتایی خداوند در آفرینش، تشریح و تدبیر جهانیان است؛ لذا توحید ربوبی همان توحید افعالی خواهد بود که جایگاه آن در حیطه‌ی توحید نظری می‌باشد.

توحید الوهی: و منظور وهابیت از توحید الوهیت چیزی است که آن را توحید در عبادت خداوند معرفی می‌نماید. از نگاه وهابیان توحیدی که در برابر شرک قرار می‌گیرد ترکیبی از هر دو بخش است، بنابراین، امکان دارد کسی به یگانگی خداوند متعال در آفرینش، تشریح و تدبیر جهانیان معتقد باشد، اما کاملاً «مشرک» به شمار آید! بدین معنا که غیر خداوند یکتا را مورد «عبادت» قرار دهد.

تعریف عبادت از دیدگاه وهابیت

وهابیان از «عبادت» تفسیر موسّعی ارائه داده‌اند به گونه‌ای که آنرا شامل هر گونه تعظیم و تقدیس می‌پندارند. اینان عبادت را شامل اسلام و ایمان و احسان، و هر گونه دعا، بیم، امید، توکل، رغبت، هراس، خشوع، خشیت، انابه، کمک گرفتن، استعاذه، استغاثه، ذبح و نذر می‌دانسته و از این رو، بر آنند که مسلمانان با تقدیس برخی چیزها یا جاها، و حتی تعظیم و تکریم قبور پیامبر صلی الله علیه وآله و صالحین در واقع آنان را عبادت می‌نمایند. از نگاه وهابیت هر گونه توسّل به اولیاء و عرض حاجت در نزد قبور آنان از مصادیق کفر خواهد بود.^۱

ابن تیمیه در تعریف عبادت می‌گوید: «العبادة المأمور بها تتضمن معنى الذل و معنى الحب». العبودية، ص ۲۳.

بنابراین عبادت در نزد وی عملی خواهد بود که علاوه بر آنکه بیانگر خشوع است متضمن معنای محبت نیز باشد؛ لذا خضوع همراه با محبت محقق معنای عبادت خواهد بود.

^۱ . الأصول الثلاثة و أدلتها، محمد بن عبد الوهاب، ص ۶.

«ومن خضع لانسان مع بغضه له؛ فلا يكون عابدا و لو احب شيئا و لم يخضع له لم يكن عابدا له»، همان.

طبیعی است که چنین تفسیر فراخ و بی پایه‌ای از عبادت بسیاری از یکتا پرستان و مسلمانان جهان را در جرگه مشرکان وارد ساخته! و این تالی فاسد و لازمه خطرناکی است که متأسفانه وهابیان بی باکانه بدان ملتزم و پای بند هستند.

محمد بن عبدالوهاب و کتاب القواعد الاربعة (مهم)

یکی از کتابهای مختصر عبدالوهاب این کتاب است که مشتمل بر چهار قاعده است که به واسطه ی اعتقاد به آن حکم قتل سایر مسلمانان امری شرعی تلقی می گردد. وی با استناد به ظواهر برخی آیات و روایات، برای توحید چهار رکن ذکر نموده، که در واقع ارکان وهابیت است:

یکم: دانستن آنکه کافران زمان پیامبر صلی الله علیه وآله به این که خداوند خالق و مدبر جهان است اقرار داشتند ولی این اقرار آنان را به اسلام وارد نمی نمود.^۱

دوم: آن که کافران زمان پیامبر صلی الله علیه وآله می گفتند که جز برای نزدیکی به خداوند و طلب شفاعت بت‌ها را نمی خوانیم. (واین در حالی است که مشرکین بت‌ها را در مستقلا عبادت می نمودند).

سوم: آنکه پیامبر صلی الله علیه وآله در میان کسانی ظهور فرمود که از حیث عبادت متفاوت بودند؛ برخی فرشتگان، برخی پیامبران و صالحان، برخی درختان و سنگ‌ها، و برخی خورشید و ماه را می پرستیدند، اما پیامبر صلی الله علیه وآله با همه ی آنان جهاد فرمود و میان آنان فرقی نگذاشت.^۲

چهارم: آن که مشرکان زمان ما از مشرکان زمان پیامبر صلی الله علیه وآله مشرکتر می باشند! چرا که مشرکان زمان پیامبر صلی الله علیه وآله تنها به هنگام آسایش شرک می ورزیدند و به هنگام دشواری مخلص می شدند، اما مشرکان زمان ما، هم به هنگام آسایش و هم به هنگام دشواری مشرک‌اند!^۱

^۱ . در نظر وهابیان همگی مشرکین از دیدگاه توحید ربوبی (افعالی) موحد بودند ولی آنان تنها در توحید عبادی مشرک بودند، و انبیاء نیز برای اصلاح این اعتقاد آنان مبعوث شدند؛ واین در حالی است که مشرکین در اعتقاد و عمل مشرک بودند و معنا ندارد کسی اعتقادا موحد باشد؛ اما در مقام عمل مشرک به شرک جلی باشد.

^۲ . واین در حالی است که بر اساس سنت قطعی جنگ تا زمانی است که شخص کلمه ی شهادتین را نگفته باشد و الا در این صورت شخص مسلمان خواهد بود.

وهابیان به واسطه ی تمسک به این اصول باطل جان و مال و ناموس مسلمانان را مباح دانسته در حالی که مشرکین بتها را می پرستیدند و اقرار به اسلام نمودند.

بیان نکته ای تاریخی: صحابه ی بت پرست!

در شان نزول آیات ۱۰۸،^۲ سوره ی بقره و ۱۳۸،^۳ سوره ی اعراف شان نزولی ذکر شده که گروهی از مسلمانان ضعیف الایمان تقاضایی همچون تقاضای بنی اسرائیل از حضرت موسی علیه السلام را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمودند.

داستان این ماجرا که به نقل صحیح در بسیاری از کتب روایی^۴ و تفسیری شیعه و سنی^۵ آمده بدین صورت است که یکی از اصحاب با نام «حارث بن مالک»،^۶ بیان می دارد:

«ما در حالی که هنوز با روزگار جاهلیت چندان فاصله نگرفته بودیم، با رسول خدا صلی الله علیه و آله راهی حنین شدیم. قریش و غیر آنان را درخت سدر بزرگ و سر سبزی بود که بدان ذات انواط می گفتند. آنان سالانه یک بار

۱. القواعد الاربعه، محمد بن عبدالوهاب، ص ۳۸-۴۳؛ کشف الشبهات، محمد بن عبدالوهاب، ص ۱۷.

۲. «أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ؛ آیا می خواهید از پیامبر خود، همان تقاضا (ی نامعقولی) را بکنید که پیش از این، از موسی کردند؟! کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم (عقل و فطرت) گمراه شده است.»

۳. «وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يُكْفُرُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَىٰ اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ؛ و بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم (ناگاه) در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بتهایشان، با تواضع و خضوع، گرد آمده بودند. (در این هنگام، بنی اسرائیل) به موسی گفتند: «تو هم برای ما معبودی قرار ده، همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند!» گفت: «شما جمعیتی جاهل و نادان هستید!».

۴. مسند الإمام أحمد بن حنبل، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (المتوفى: ۲۴۱هـ)، ح: ۲۱۸۹۷، مؤسسه الرسالة؛ ج ۵، ص ۲۱۸، ح: ۲۱۹۴۷، مؤسسه قرطبة - القاهرة. و...

۵. این داستان به نقل ترمذی اینگونه است: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَخْزُومِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سِنَانِ بْنِ أَبِي سِنَانَ، عَنْ أَبِي وَقْدِ اللَّيْثِيِّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا خَرَجَ إِلَى حُنَيْنٍ مَرَّ بِشَجَرَةٍ لِلْمُشْرِكِينَ يُقَالُ لَهَا: ذَاتُ أَنْوَاطٍ يُعْلَقُونَ عَلَيْهَا أَسْلِحَتَهُمْ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لَهُمْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "سُبْحَانَ اللَّهِ هَذَا كَمَا قَالَ قَوْمُ مُوسَى {اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ} [الأعراف: ۱۳۸] وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَرْكَبَنَّ سُنَّةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ"؛ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ وَأَبُو وَقْدِ اللَّيْثِيُّ أَسْمَهُ الْحَارِثُ بْنُ عَوْفٍ وَبِی الْبَابِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، وَأَبِي هُرَيْرَةَ. سنن الترمذی، محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن الضحاک، الترمذی، أبو عیسی (المتوفی: ۲۷۹هـ)، کتاب الفتن من رسول الله (ص)، بَابُ مَا جَاءَ لَتَرْكَبَنَّ سُنَّةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، ح: ۲۱۸۰، الناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي - مصر:»

۶. جامع البيان، الطبري، ج ۹، ص ۶۱، دارالفکر؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۵۳، دارالمعرفة؛ روح المعانی، الالوسی، ج ۱، ص ۳۵۶، و...

۷. این داستان را طبرانی در معجم کبیر خویش از طریق ابی حکمی المؤذن، و عبد الله المزنی عن ابیه عن جده روایت نموده است.

به سوی آن درخت می آمدند و سلاحهای خویش را بر آن می آویختند و در آنجا قربانی می کردند و به عبادت می پرداختند. چون ما آن درخت را دیدیم، بانگ برآوردیم که ای رسول خدا! چنان که مشرکان ذات انواط دارند، برای ما هم ذات انواطی قرار ده.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: الله اکبر! سخنی گفتید مثل سخن قوم موسی که اظهار داشتند: همچنان که اینان بتهایی دارند، برای ما هم بتی قرار ده. موسی در پاسخ آنان گفت: به راستی شما مردمی نادانید. این روش گذشتگان بود و البته شما هم به روش آنان می روید».

نکته ی مهمی که در این داستان به چشم می خورد آن است که چنین درخواستی از سوی جمعی از صحابه صورت پذیرفته؛ صحابه ای که اهل سنت معتقد به عدالت همگی آنان بوده و نسبت دادن هرگونه شرکی را بدانها روا نمی دانند؛ اما با این حال این داستان شاهد آن است که میل به بت پرستی در برخی از آنان وجود داشته است.

بیشترین نقل این خبر در کتب حدیثی اهل سنت از طریق «حارث بن مالک» می باشد. حارث علت این درخواست را نزدیک بودن آنها با زمان جاهلیت بیان داشته است: «و نحن حدیثوا عهد بجاهلیة»؛ که چنین امری باعث شده برخی اینگونه برداشت نمایند که این افراد در داستان فتح مکه مسلمان شده اند؛ لذا در داستان جنگ حنین این درخواست را نمودند.^۱

اما با نگاهی به برخی از کتب رجالی مرتبط با معرفی صحابه متوجه می شویم که این افراد در سالهای قبل از فتح مکه اسلام آورده اند؛ همچنان که ابن عبدالبر قرطبی در این رابطه می نویسد:

در مورد ابوقاد لیبی گفته شده که وی در جنگ بدر حضور داشته و از مسلمانان پیشین بوده است که بر این قول قول اصح و اکثر علما می باشد.^۲

^۱. معرفة الصحابة، أبو نعیم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران الأصبهانی (المتوفی: ۴۳۰هـ)، ج ۲، ص ۷۵۷، دار الوطن للنشر، الرياض: «والصحيح أنه أسلم عام الفتح، لأنه شهد على نفسه أنه كان مع النبي صلى الله عليه وسلم حين و نحن حديثو عهد بكفر».

^۲. الاستيعاب في معرفة الأصحاب، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفی: ۴۶۳هـ)، ج ۴، ص ۱۷۷۴، علی محمد البجاوی، دار الجیل، بیروت: «أبو واقد الليثي... قيل: أنه شهد بدرًا مع النبي صلى الله عليه وسلم، وكان قديم الإسلام، وكان معه لواء بني ليث وضمرة وسعد بن بكر يوم الفتح. وقيل: إنه من مسلمة الفتح. والأول أصح وأكثر».

و این حجر نیز در مورد اسلام وی می نویسد: ابن سعد در مورد وی گفته که وی از مسلمانان قدیمی بود که در جریان جنگهای فتح مکه و حنین و غزوه تبوک پرچمدار بوده است.^۱

بنابراین چنین درخواستی از سوی کسانی بوده که در میان آنان افراد سابقه دار در اسلام نیز وجود داشته؛ اما با این حال هنوز علاقه ها و رگه های اعتقادات جاهلیت برای آنان دارای جاذبه بوده است.

۲. بررسی مسأله ی تکفیر شیعه

با نگاهی به تاریخ حیات شیعه می بینیم که شیعه از دیر باز در معرض تکفیر مخالفین خویش قرار گرفته است. در دوران معاصر این امر شدت یافته، به گونه ای که در جریانات تکفیری عنوان شیعه بودن خود به تنهایی مجوز قتل افراد را فراهم می سازد؛ درحالی که در قرآن و سنت بیان گردیده که ملاک در تحقق اسلام، اقرار به توحید و پذیرش رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد. قرآن کریم مسلمانان را از کافر انگاشتن هر که تظاهر به اسلام نماید بر حذر داشته است. قرآن کریم در این رابطه می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا...»^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه خدا بیرون می‌روید بررسی کنید و به کسی که برای شما تظاهر به اسلام می‌نماید نگویید که تو مؤمن نیستی...

و در مورد کسانی که مومنان را عمدا می کشند نیز می فرماید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»^۳ و هر کسی فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند مجازات او دوزخ است که جاودانه در آن می ماند و خداوند بر او غضب می کند و از رحمتش او را دور می سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است.

و این در حالی است که در اولین صفحات کتابهای روایی اهل سنت همچون صحیح بخاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل گردیده است: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله ويقيموا

^۱ الإصابة في تمييز الصحابة، أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: ٨٥٢هـ)، ج ٧، ص ٣٧٠، دار الكتب العلمية - بيروت: «أبو واقد الليثي: وقال ابن سعد: أسلم قديما، وكان يحمل لواء بني ليث، وضمرة، وسعد بن بكر يوم الفتح، وحنين، وفي غزوة تبوك يستنقر بني ليث، وكان خرج إلى مكة، فجاور بها سنة فمات. وقال في موضع آخر: دفن في مقبرة المهاجرين».

^۲ النساء/٩٤.

^۳ النساء/٩٣.

الصلاة ويؤتوا الزكاة فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحق الإسلام وحسابهم على الله»^۱ من مأمور شده ام که تا زمانی با مردم به نبرد پردازم که گواهی دهند بر اینکه: نیست خدایی جز خدای یکتا و محمد فرستاده ی اوست و نماز برپا دارند و زکات بدهند، هرگاه چنین کنند خونها و مالهای آنان را از من بازداشته اند، مگر در مورد حقوق اسلام، و حساب آنان با خداست.

علت تکفیر شیعه در فتوای قائلین به تکفیر به دو امر باز می گردد:^۲

الف) انکار خلافت شیخین و غاصب دانستن آنها(از سوی گروهی از اهل سنت)

ابن حجر هیتمی(متوفی ۹۷۴) در کتاب: «الصواعق المحرقة»، می نویسد:

«فمذهب أبي حنيفة رضي الله عنه أن من أنكر خلافة الصديق أو عمر فهو كافر على خلاف حكاية بعضهم وقال الصحيح أنه كافر».

وفي الفتاوى البديعية من أنكر إمامة أبي بكر رضي الله عنه فهو كافر وقال بعضهم وهو مبتدع والصحيح أنه كافر وكذلك من أنكر خلافة عمر في أصح الأقوال ولم يتعرض أكثرهم للكلام على ذلك.^۳

واین امر درحالی است که هیچ مستندی بر چنین امری وجود ندارد که مخالفت با خلافت شیخین موجبات کفر افراد را فراهم سازد؛ لذا چنین امری فتوای همه ی علمای اهل سنت نمی باشد.

ب) متهم بودن به سب صحابه

سب و دشنام به صحابه نیز اتهامی است بر شیعه؛ زیرا شیعه بر اساس تعالیم قرآن و سنت مخالفین خویش را دشنام نمی دهد؛ بلکه آنچه در فرهنگ شیعه است لعن دشمنان اهل بیت علیهم السلام است؛ که در این میان شیعه معتقد است گروهی از صحابه به اهل بیت علیهم السلام ظلم نموده وبا دستورات پیامبر صلی الله علیه وآله مخالفت ورزیده و مسیر خلافت الهی را تغییر دادند. بدیهی است که شیعه قائل به انحراف جمیع صحابه نمی باشد؛ بلکه تنها افراد معدودی در دایره ی تبری شیعه قرار گرفته اند که این افراد نیز جمیع صحابه نمی باشند.

^۱ صحیح البخاری، کتاب الایمان، باب: فان تابوا و اقاموا الصلاة.

^۲ اعتقاد به توسل و استغاثه و...مورد دیگری است که معتقدین به آن از سوی وهابیان نسبت به شرک و کفر داده شده اند، که از آنجا که چنین اعتقادی مختص به شیعه نبود به دو مورد اشاره گردید.

^۳ الصواعق المحرقة، ابن حجر الهیتمی، قسمت آخر کتاب.

اتهام به سب نسبت به شیعه در حالی است که در قرآن کریم صحابه به مؤمن و منافق تقسیم گشته اند و در روایات صحیح اهل سنت به ارتداد اکثر صحابه تصریح شده است.

در حدیث مشهور حوض که در صحاح آمده است می خوانیم:

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ بَيْنَنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمِرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ فَقَالَ هَلُمَّ فَقُلْتُ أَيْنَ قَالَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ قُلْتُ وَمَا شَأْنُهُمْ قَالَ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى ثُمَّ إِذَا زُمِرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ فَقَالَ هَلُمَّ قُلْتُ أَيْنَ قَالَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ قُلْتُ مَا شَأْنُهُمْ قَالَ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى فَلَا أُرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ»؛ از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم (در مورد قیامت) نقل شده است که فرمودند: در این هنگام که من ایستاده ام، عده ای (را می آورند) وقتی ایشان را می شناسم شخصی بین من و ایشان آمده پس می گوید بیایید. پس می گویم به کجا؟ پس می گوید قسم به خداوند به سوی آتش. می گویم ایشان را چه شده است؟ می گوید ایشان بعد از تو به سوی گذشتگانشان به عقب بازگشتند. سپس گروه دیگری را می آورند... (به همین شکل)، پس نمی بینم از ایشان کسی نجات یابد مگر مانند شترانی که رها شده اند (بسیار کم).

«سهل بن سعد» می گوید، پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند:

«إِنِّي أَفْرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ مَنْ وَرَدَ، شَرِبَ وَمَنْ لَمْ يَظْمَأْ أَبَدًا، وَلْيُرِدَنَّ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرَفْتُهُمْ وَيَعْرِفُونِي ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَأَقُولُ إِنَّهُمْ مِنِّي فَيُقَالُ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ فَأَقُولُ سُحْقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي»؛ من پشتتاز شما به سوی حوض هستم، هر کس بر آن وارد شد، از آن می نوشد، و آن کس که نوشید هرگز تشنه نمی شود. در آنجا، گروهی بر من وارد می شوند که من آنان را می شناسم و آنان نیز مرا می شناسند، ولی آنان را از من دور می کنند... من می گویم: آنان از من هستند. گفته می شود: نمی دانی بعد از تو چه بدعتهایی را به وجود آوردند. در این موقع می گویم، نابودی بر آنان که پس از من، آیین مرا دگرگون کردند.

بنابراین بر اساس متون پذیرفته شده آنان، اکثر صحابی مرتد شده اند و بیزاری از مرتدین نیز منطبق بر اصول قرآن و سنت می باشد.

^۱ صحیح البخاری، کتاب الرقاق، باب ۵۳، حدیث الحوض، ح ۶۴۵۸.

^۲ همان، ح ۶۴۵۴.

بررسی اقوال علمای اهل سنت در رابطه با سب شیخین:

در این رابطه دو قول در میان علمای اهل سنت وجود دارد:

قول اول: حکم به کفر و قتل ساب الصحابه.

ابن تیمیه در وجه این قول می گوید:

۱. سب صحابه موجب ایذاء پیامبر صلی الله علیه وآله می گردد؛ زیرا آنان اصحاب آنحضرت بودند که آنحضرت ایشان را تربیت نمود؛ و معلوم است که ایذاء آنحضرت حرام می باشد.

۲. بازگشت سب اصحاب به ابطال جمیع احکام شرعیه خواهد بود؛ زیرا صحابه ناقلین سنت بوده اند.

۳. طعن در صحابه منجر به انکار اجماع می گردد؛ زیرا اجماع قائم است بر فضل و شرافت اصحاب.^۱

قول دوم: ساب الصحابه تکفیر نمی گردد؛ بلکه به واسطه ی چنین امری فاسق و اهل ضلالت می گردد و عقوبت وی نیز قتل نمی باشد؛ بلکه وی تعزیر شدید می شود تا توبه کند و اگر توبه نکرد مجازات وی تکرار می گردد تا توبه کند.

مشهور مذهب مالک بن انس تادیب شدید است و احمد بن حنبل نیز از فتوای به قتل می ترسیده است.^۲

دلیل این قول در نزد قائلین به آن عبارت است از:

الف) «لا تسبوا اصحابی»؛ به اصحاب دشنام ندهید. در این روایت که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نسبت داده شده است آنحضرت از سب نمودن اصحابشان نهی فرمودند، بدیهی است که چنین عملی در زمان آنحضرت اتفاق افتاده که آنحضرت نهی فرموده اند، و اگر چنین سبی حکم قتل را در پی می داشت آنحضرت بیان می فرمودند.

ب) سخن ابوبکر: «ما هی لاحد بعد رسول الله صلی الله علیه وآله»، حکم قتل تنها مر بوط به دشنام دهنده به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است.^۳

^۱ الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ابن تیمیه، ص ۵۶۹-۵۷۰.

^۲ همان.

^۳ مسائل الامام احمد رواية ابنه عبدالله، ص ۴۳۱.

۳. بررسی مسأله‌ی شنوائی اموات، (سماع الموتی)

یکی از مسائلی که در دهه‌های اخیر خصوصاً، از مسائل حساس اعتقادی بین اکثریت مسلمانان و گروه‌های سلفی واقع شده بحث حیات برزخی و مسأله سماع و شنیدن اموات است. این مسأله منشأ اختلاف در مسائل دیگری از قبیل توسل به اولیای الهی و استعانت از ارواح اولیای الهی بعد از وفاتشان و... شده است.

عموم مسلمانان قائل به حیات برزخی و زندگی اموات؛ خصوصاً اولیای الهی در عالم برزخ اند در این میان دیدگاه علمای شوافع و علمای بریلوی به دیدگاه شیعه بسیار نزدیک است؛ بر خلاف وهابیان که حیات برزخی را به صورت خاصی تفسیر نموده و منکر هر گونه ارتباط و اطلاع اموات با عالم دنیا اند حتی برای اولیای الهی، از این رو استعانت و توسل و استغاثه را جایز ندانسته؛ بلکه آنرا از مظاهر بارز شرک می‌دانند.

ابن باز می‌گوید: «به ضرورت دین و ادله شرعی دانسته شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در هر مکانی موجود نیست و فقط جسم او در قبرش در مدینه منوره است، ولی روحش در جایگاه اعلی در بهشت است...»^۱.

همو می‌گوید: «کثیری از اهل سنت قائل به حیات برزخی در قبر برای امواتند، ولی این بدان معنا نیست که علم غیب می‌دانند، یا از امور اهل دنیا اطلاع دارند، بلکه این امور با مرگ از آنها منقطع گردیده است»^۲.

وی در جای دیگر می‌گوید: «... و اما این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌بیند کسی را که بر او سلام می‌کند این اصل و مدرکی ندارد، و در آیات و احادیث شاهی بر آن موجود نیست، همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از احوال اهل دنیا و آنچه در آن حادث می‌شود اطلاعی ندارد؛ زیرا میت ارتباطش با دنیا قطع می‌گردد»^۳.

الف) ادله‌ی قائلین به سماع الموتی

۱. آیات قرآن کریم که به چند نمونه اشاره می‌گردد:

الف) مرگ توفی است و نه نابودی: از منظر قرآن کریم مرگ نابودی نیست؛ بلکه حقیقت مرگ توفی و اخذ تام و تمام حقیقت انسان است. تعبیر به توفی در بیش از دوازده مورد در آیات کریمه‌ی قرآن آمده است که به دو مورد

^۱. مجموع فتاوا، بن باز، ج ۱، ص ۴۰۸.

^۲. همان، ص ۴۱۷.

^۳. مجموع فتاوا، بن باز، ج ۲، ص ۷۶۵.

اشاره می‌گردد: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^۱ خداوند ارواح را به هنگام " مرگ " قبض می‌کند، و ارواحی را که نمرده‌اند نیز به هنگام " خواب " می‌گیرد، سپس ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده نگه میدارد، و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می‌گرداند تا سرآمد معینی، در این امر نشانه‌های روشنی است برای کسانی که تفکر می‌کنند.

«قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»^۲ بگو: فرشته‌ی مرگ که بر شما گمارده شده، جانتان را می‌گیرد، سپس به سوی پروردگارتان برگردانده می‌شود.

بدیهی است که وقتی حقیقت مرگ توفی و اخذ تمام حقیقت انسان بود، شعور و ادراک نیز مربوط به قوای روح می‌باشد که و چنین امری نیز از بین نرفته است.

ب) آیات بیانگر حیات شهدا: آیاتی که در باره‌ی شهداء نیز وارد شده قابل تأمل و درنگ است، قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^۳ و یا می‌فرماید: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»^۴.

در این آیات خداوند متعال ابتداء مرگ و نیستی را از شهدا نفی می‌کند و سپس حیات را اثبات می‌کند و در مرحله‌ی سوم رزق و روزی را که لازمه‌ی حیات است بر حیات شهدا مترتب نموده است. این آیه افزون بر حیات علمی و عقلی حیات دیگری را نیز ثابت می‌کند حیاتی که همراه رزق و روزی خاص الهی است .

ج) آیات بیانگر حال مطیعین:

از برخی دیگر از آیات استفاده می‌شود که حیات برزخی اختصاصی به شهدا ندارد؛ بلکه شامل تمام صالحان و کسانی که مطیع دستورات خداوند هستند نیز می‌شود، خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ

^۱ . زمر/۴۲.

^۲ . السجدة/۱۱.

^۳ . آل عمران/۱۶۹. هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده میندار، بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

^۴ . بقره/۱۵۴. و به کسی که در راه خدا کشته شده مرده مگویید بلکه اینان زنده‌هایی هستند ولی شما درک نمی‌کنید.

مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا^۱ آنان که خدا و رسول را اطاعت کنند، البته با کسانی که خدا به آنان لطف و عنایت کامل فرموده؛ یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان رفیقان نیکویی هستند.

ابن قیم جوزیة درباره معیت در این آیه می گوید:

« وهذه المعية ثابتة في الدنيا وفي دار البرزخ وفي دار الجزاء، والمرء مع من أحب في هذه الدور الثلاث^۲».

(د) آیاتی که بیانگر وجود ارتباط بین حیات برزخی و حیات مادی اند: (داستان حضرت صالح و شعیب)

قرآن کریم در رابطه با سرنوشت قوم صالح بیان می فرماید: «فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ؛ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ؛ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ»^۳؛

سپس "ناقه" را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و گفتند ای صالح اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی آنچه ما را با آن تهدید می کنی بیاور! سرانجام زمین لرزه آنها را فرا گرفت و صبحگاهان (تنها) جسم بی جانشان در خانه هاشان باقی مانده بود! (صالح) از آنها روی برتافت و گفت ای قوم! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و شرط خیرخواهی را انجام دادم ولی (چکنم) که شما خیرخواهان را دوست ندارید.

در این آیه ی شریفه، حرف «فا» در لفظ «فتولی» که دال بر ترتیب است، یعنی پس از نابودی آنان، از آنها روی برتافت و به آنان چنین گفت: من پیام های پروردگارم را به شما رساندم الخ.

ظاهر آیه این است که او با ارواح امت خود به طور جدی سخن می گوید و آنان را مورد خطاب قرار می دهد و از عناد مستمر آنان که پس از مرگ نیز با آنان همراه بود خبر می دهد، و می گوید: هم اکنون نیز ناصحان را دوست نمی دارید. در سوره ی اعراف آیه ی ۹۱ الی ۹۳ به داستان قوم شعیب پرداخته که داستانی به شکل داستان قوم صالح است.

^۱. النساء/۶۹.

^۲. الروح، ابن قیم جوزی، ص ۲۷. چاپ دارالفکر.

^۳. الاعراف ۷۷-۷۹.

ه) پیامبر با ارواح انبیاء سخن می گوید :

« وَسَأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِلَهَةً يُعْبُدُونَ »؛ از پیامبران پیشین بپرس آیا غیر از خدای رحمان، خدایی قرار دادیم که مورد پرستش قرار گیرد؟». ظاهر آیه این است که پیامبر می تواند با پیامبران گذشته، که در جهان دیگر به سر می برند، تماس گرفته و از آنان موضوع وارد در آیه را پرسد، از طرفی، تا زمانی که دلیل عقلی بر امتناع سؤال از آنان گواهی ندهد، ما حق نداریم دست از این ظاهر برداریم.^۲

۲. روایات

الف: روایاتی که مربوط به عموم مردم است:

۱. پیامبر با کشته شدگان بدر سخن می گوید: جنگ بدر به پایان رسید، و کفار قریش با دادن هفتاد کشته و هفتاد اسیر یا به فرار نهادند. پیامبر گرامی اسلام «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» اسلام دستور دادند کشته های مشرکان را در چاهی بریزند و وقتی اجساد آنان در میان چاه ریخته شد، بعد از سه روز پیامبر «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» آنان را یک یک به نام صدا زد ندو فرمودند: ای عْتَبَه، ای شَيْبَه، ای امِيَه، ای ابوجهل و... آیا آنچه را که پروردگار شما وعده داده بود، حق و پابرجا یافتید؟! من آنچه را که پروردگارم وعده کرده بود، حق و حقیقت یافتم. در این موقع عمر بن خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض نمود اینها چگونه می شنوند و چگونه پاسخ می دهند در حالی که جسد بد بویی شده اند؟ پیامبر فرمود: شما از آنان شنواتر نیستید، لکن آنان قدرت بر جواب ندارند.

«...فَسَمِعَ عُمَرُ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يَسْمَعُونَ وَأَنْتَى يُجِيبُونَ وَقَدْ جِئْتُمَا قَالُوا قَالُوا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعِ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ وَلَكِنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ أَنْ يُجِيبُوا...»^۳

هیچ جمله ای نمی تواند صریح تر از این باشد که پیامبر اکرم «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» فرمود: شما از آنان شنواتر نیستید، منتها آنان قدرت بر پاسخ ندارند: «ما أنتم بأسمع منهم».

^۱ الزخرف/۴۵.

^۲ الوهابیه و المبانی الفکرية، آیت الله سبحانی، ص ۲۶۱.

^۳ صحیح مسلم، باب عرض مفعد المیت ... ح ۷۴۰۳.

۲. عن انس عن النبي «صلى الله عليه وآله» قال: «العبد اذا وضع في قبره وتولّى وذهب اصحابه حتى انه ليسمع قرع نعالهم»؛ انس از پیامبر «صلى الله عليه وآله» نقل می‌کند که فرمود: «وقتی بنده‌ای در قبر گذاشته شد و دوستانش فاصله گرفتند و رفتند او حتی صدای کفش‌های آنها را می‌شنود.

۳. عن ابی هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وآله: «ما من عبد يمرّ بقبر رجل يعرفه في الدنيا فيسلم عليه الا عرفه وردّ عليه السلام»؛ ابوهريره از پیامبر «صلى الله عليه وآله» نقل می‌کند که فرمود: «بنده‌ای نیست که بر قبر مردی که در دنیا او را می‌شناخت می‌گذرد و به او سلام می‌دهد، مگر این که صاحب قبر او را می‌شناسد و سلام او را پاسخ می‌دهد. ابن قیّم جوزیه در کتاب الروح می‌گوید: «سلف بر این مطلب اجماع کرده و به تواتر رسیده است که شخص مرده، کسانی را که به زیارتش می‌آیند می‌شناسد و از آمدنشان مسرور می‌شود».^۲

۴. ابو هريره می‌گوید: پیامبر (صلى الله عليه وآله) هر گاه به قبرستان می‌رفت با اهل قبور این چنین سخن می‌گفت: «السلام عليكم اهل الديار من المؤمنين و المسلمين، و انا ان شاء الله بكم لاحقون، اسأل الله لنا و لكم العافية»^۴. بدیهی است که مخاطبه و سلام بر اموات زمانی معقول می‌باشند که آنان قدرت بر شنوایی داشته باشند و الا چنین عملی به منزله تکلم با جمادات است و فساد چنین امری از واضحات است.

ب: حیات انبیاء در عالم برزخ: حیات انبیاء در عالم برزخ امری اتفاقی میان فریقین است هر چند در کیفیت آن اختلاف نظر وجود دارد .

۱. حیات انبیاء در قبورشان :

عن أنس بن مالك قال : قال رسول الله صلى الله عليه و سلم : «الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون»^۵. رواه أبو يعلى والبخاري ورجال أبو يعلى ثقات. انس بن مالك از رسول خدا (صلى الله عليه وآله) نقل می‌کند که فرمود: «انبیاء در

^۱ صحیح البخاری، باب الميت یسمع خفق النعال، ح ۱۳۳۸. و باب ما جاء فی عذاب القبر، ح ۱۳۷۴.

^۲ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۴۶، ح ۴۲۵۵۶.

^۳ الروح، ابن قیّم، ص ۱۲.

^۴ صحیح مسلم، باب ۳۵: ما یقال عند الدخول القبور...، ح ۲۳۰۲. همچنین در احادیث شماره ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۲۲۹۹، این مطلب بیان شده است.

^۵ مجمع الزوائد، الهیثمی، ج ۸، ص ۳۸۶. ایضا اخرجه: ابن عساکر (۳۲۶/۱۳). وأخرجه أيضاً: الدیلمی (۱۱۹/۱)، رقم (۴۰۳)، و ابن عدی (۳۲۷/۲)، ترجمة ۴۶۰.

الحسن بن قتیبة المدائنی، وقال: أرجو أنه لا بأس به. قال الحافظ فی الفتح (۴۸۷/۶): أخرجه البيهقي فی کتاب حياة الأنبياء فی قبورهم وصححه. وقال المناوي (۱۸۴/۳): رواه أبو يعلى عن أنس بن مالك، وهو حديث صحيح.

قبرهایشان زنده اند و نماز می گذارند.» این حدیث راهمچنین مناوی در فیض القدير،^۱ نقل کرده، والبانی^۲ نیز آن را تصحیح نموده است.

۲. حیات پیامبر اکرم «صلی الله علیه وآله».

الف: حافظ هیشمی به سند صحیح از عبدالله بن مسعود روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

«حَيَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ تُحَدِّثُونَ وَوَفَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيَّ أَعْمَالِكُمْ، فَمَا رَأَيْتُمْ مِنْ خَيْرٍ حَمِدْتُ اللَّهَ عَلَيْهِ، وَمَا رَأَيْتُمْ مِنْ شَرٍّ اسْتَفْغَرْتُ اللَّهَ لَكُمْ.» حیات من برای شما خیر است؛ زیرا با من سخن می گوئید و من نیز با شما سخن می گویم. و وفات من نیز برای شما خیر است؛ زیرا اعمال شما بر من عرضه می گردد؛ پس آنچه از خیر می بینم خدا را بر آن شاکر هستم و آنچه از شر ببینم برای شما طلب بخشش می کنم.

نورالدین هیشمی در کتاب مجمع الزوائد^۳ بعد از نقل روایت می نویسد: «رَوَاهُ الْبَزَّازُ، وَرِجَالُهُ رِجَالُ الصَّحِيحِ.»^۴ این روایت را بزار نقل نموده و رجال آن رجال صحیح (صحیح بخاری یا مسلم) می باشد؛ بنابراین حکم این روایت صحت خواهد بود.

همچنین ابوزرعه ی رازی در کتاب «طرح التثريب»، نیز سند این روایت را جید و نیکو توصیف نموده است.^۵ ابواسامة (متوفی: ۲۸۲هـ) در کتاب «بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث»، از طریق بکر بن عبدالله مزنی^۱ اینچنین آورده است:

^۱ فیض القدير، المناوی، ج ۳، ص ۲۳۹: (الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون) لأنهم كالشهداء بل أفضل ، والشهداء أحياء عند ربهم. وفائدة التقييد بالعندية الإشارة إلى أن حياتهم ليست بظاهرة عندنا ، وهي كحياة الملائكة ، وكذا الأنبياء ولهذا كانت الأنبياء لا تورث ، وقوله يصلون قيل المراد به التسبيح والذكر (ع عن أنس) بن مالك ، وهو حديث صحيح.

^۲ . سلسلة الاحاديث الصحيحة، الباني، ج ۶۲۲.

^۳ . مجمع الزوائد یکی از کتب واسطه ای حدیث می باشد که زیادات کتب مسند احمد و مسند یزار و مسند ابی یعلی و معجمهای سه گانه ی طبرانی (کبیر و اوسط و صغیر)، بر کتب سته ی حدیثی (بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه) مرجع اهل سنت می باشد. این کتاب یکی از کتب مهم حدیثی اهل سنت می باشد.

^۴ . مجمع الزوائد، الهیثمی، بَابُ مَا يَحْضُلُ لِأُمَّتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ اسْتِغْفَارِهِ بَعْدَ وَفَاتِهِ، ج: ۱۴۲۵۰.

^۵ . طرح التثريب فی شرح التثريب (المقصود بالتثريب: تقريب الأسانيد وترتيب المسانيد)، أبو الفضل زين الدين عبد الرحيم بن الحسين بن عبد الرحمن بن أبي بكر بن إبراهيم العراقي (المتوفى: ۸۰۶هـ)، أكمله ابنه: أحمد بن عبد الرحيم بن الحسين الكردي الرازياني ثم المصري، أبو زرعة ولي الدين، ابن العراقي (المتوفى: ۸۲۶هـ)، ج ۳، ص ۲۹۷.

«...عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُزَنِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «حَيَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ تُحَدِّثُونَ وَيُحَدِّثُ لَكُمْ، وَوَفَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيَّ أَعْمَالُكُمْ، فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنٍ حَمِدْتُ اللَّهَ عَلَيْهِ، وَمَا كَانَ مِنْ سَيِّئٍ اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ لَكُمْ».^٢

ابن حجر عسقلانی (متوفی: ۸۵۲)، نیز در کتاب: «المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیة»، این حدیث را از مسند حارث نقل نموده است.^٣

همچنین این روایت را ابوطاهر مخلص (م: ۳۹۳)، در کتاب: «المخلصیات...»، از طریق انس بن مالک اینچنین روایت نموده است:

أخبرنا محمدٌ: حدثنا يحيى: حدثنا يحيى بن خذامٍ في مسجدِ الجامعِ بالبصرةِ في سنةِ خمسينَ ومئتينَ: حدثنا محمدٌ بنُ عبداللهِ بنِ زيادٍ أبوسلمةَ الأنصاريُّ: حدثنا مالكٌ بنُ دينارٍ، عن أنسِ بنِ مالكٍ قال: قال رسولُ الله: «حَيَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ - ثلاثَ مراتٍ - وَوَفَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ» ثلاثَ مراتٍ، فسكتَ القومُ، فقالَ عمرُ بنُ الخطابِ: بأبي أنتَ وأُمِّي، كيفَ يكونُ هذا؟ قلتُ: حَيَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ ثلاثَ مراتٍ، ثم قلتُ: مَوْتِي خَيْرٌ لَكُمْ ثلاثَ مراتٍ، قالَ: «حَيَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ: ينزلُ علىَّ الوحيُّ مِنَ السَّمَاءِ فَأخْبِرُكُمْ بما يَحِلُّ لَكُمْ وما يَحْرُمُ عليكم، ومَوْتِي خَيْرٌ لَكُمْ: تُعْرَضُ عَلَيَّ أَعْمَالُكُمْ كُلِّ خَمِيسٍ، فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنٍ حَمَدْتُ اللَّهَ عَلَيْهِ، وَمَا كَانَ مِنْ ذَنْبٍ اسْتَوَهَبْتُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ».

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: حیات من برای شما خیر است و این جمله را سه بار تکرار نمودند و بعد از آن فرمودند: وفات من نیز برای شما خیر است و این جمله را نیز سه بار تکرار فرمودند. عمر بن خطاب به آن حضرت عرضه داشت: پدر و مادرم به فدای شما! این امر چگونه می باشد! فرمودید: حیات من برای شما خیر است و آنرا سه بار تکرار فرمودید و فرمودید: وفات من نیز برای شما خیر است و آنرا نیز سه بار تکرار نمودید؟!

^١. بکر بن عبدالله تابعی معروفی می باشد؛ لذا روایت وی از پیامبر صلی الله علیه وآله مرسل خواهد بود و نام صحابی که پدر وی می باشد ذکر نشده است، که ظاهراً بخاطر جزم وی به صحت گفتار پدرش می باشد. الثقات، العجلی، ترجمه ی: ۱۷۰: «بکر بن عبد الله المزني بصرى ثقة تابعي حدثنا حجاج بن المنهال ثنا يزيد بن إبراهيم التستري عن بكر يعني بن عبد الله المزني في قوله إنه لقول فضل وما هو بالهزل قال ما هو بالباطل».

^٢. بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث، أبو محمد الحارث بن محمد بن داهر التميمي البغدادي الخصب المعروف بابن أبي أسامة (المتوفى: ۲۸۲هـ)، ج: ۹۵۳، الناشر: مركز خدمة السنة والسيرة النبوية - المدينة المنورة.

^٣. المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیة، أبو الفضل أحمد بن علی بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلانی (المتوفى: ۸۵۲هـ)، ج: ۱۵، ص: ۵۸۵، دار العاصمة، دار الغیت - السعودیة. ابن حجر در رابطه با شرط خود در این کتاب می نویسد: وَشَرَطِي فِيهِ: ذَكَرْتُ كُلَّ حَدِيثٍ وَرَدَ عَنْ صَحَابِيٍّ لَمْ يُخْرِجْهُ الْأَصُولُ السَّبْعَةُ مِنْ حَدِيثِهِ، وَلَوْ أَخْرَجُوهُ، أَوْ بَعْضُهُمْ مِنْ حَدِيثٍ غَيْرِهِ مَعَ التَّنْبِيهِ عَلَيْهِ أَحْيَانًا، وَهَذَا بَيَانُ أَسَانِيدِي لِلْمَسَانِيدِ الْعَشْرَةِ بِطَرِيقِ الْإِخْتِصَارِ.

حضرت در پاسخ فرمودند: حیات من برای شما خیر است (زیرا) بر من از آسمان وحی نازل می گردد و من شما را از امور حلال و حرام آگاه می سازم و وفات من نیز برای شما خیر است؛ زیرا اعمال شما هر پنجشنبه بر من عرضه می گردد؛ پس هر عمل نیکی را که می بینم خدای را بر آن حمد و سپاس می گویم و بر آنچه از گناه می بینم برایتان طلب بخشش می نمایم.

نتیجه ی این روایت:

حدیث: «حیاتی خیر لکم...»، به نقل دو نفر از صحابه: (عبدالله بن مسعود و عبدالله المزنی)، از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده است که حکم سند این دو روایت صحیح خواهد بود. همچنین این حدیث از طریق: «بکر بن عبدالله المزنی»، از آنحضرت روایت شده که این طریق مرسل می باشد؛ که خبر مرسل نیز در نزد مالکین و کوفیین به شکل مطلق مورد پذیرش است و خبر مرسل در نزد امام مذهب ابن ادریس شافعی زمانی که به واسطه ورود حدیث دیگری بدین مضمون (چه با اسناد متصل و چه منقطع) مورد پذیرش می باشد،^۱ که این روایت نیز دارای این ویژگی می باشد؛ لذا این طریق نیز مورد قبول خواهد بود و اشکال سلفیون بی خرد بر آن وارد نیست.

ب: سلام به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و رد سلام از جانب آن حضرت.

روایاتی در این زمینه وارد شده که هر کس به پیامبر «صلی الله علیه وآله» سلام کند آن حضرت جواب سلام او را می دهد و این امر اشراف روح آن حضرت را می رساند.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- قَالَ « مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ ». قال الألبانی : حسن.^۲

سیوطی در توضیح این حدیث پانزده وجه را ذکر می کند که بنا بر وجهی ترجمه ی روایت چنین می شود: هیچ کس نیست که بر من سلام کند مگر اینکه خداوند متعال آن سلام را بر روح من عرضه می نماید تا من پاسخ سلام او را بدهم.

^۱. نزهة النظر فی توضیح نخبة الفكر فی مصطلح أهل الأثر، أبو الفضل أحمد بن علی بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلانی (المتوفی: ۸۵۲هـ)، ص ۱۰۱، مطبعة سفير بالرياض: «فإن عُرفَ من عادة النَّابِغِ أَنَّهُ لَا يُرْسِلُ إِلَّا عَن ثِقَّةٍ، فَذَهَبَ جَمْهُورُ الْمُحَدِّثِينَ إِلَى التَّوَقُّفِ؛ لِبَقَاءِ الاحْتِمَالِ، وَهُوَ أَحَدُ قَوْلَيْ أَحْمَدَ، وَثَانِيهِمَا - وَهُوَ قَوْلُ المَالِكِيِّينَ وَالكُوفِيِّينَ -: يُقْبَلُ مطلقاً، وَقَالَ الشَّافِعِيُّ: يُقْبَلُ إِنْ اغْتَضَدَ بِمَجِيئِهِ مِنْ وَجْهِ آخَرَ يَبَيِّنُ الطَّرِيقَ الْأَوَّلِيَّ، مَسْتَدَماً أَوْ مرسلاً، لِيَرْتَجَحَ احتمالُ كَوْنِ المَحذُوفِ ثِقَّةً فِي نفسِ الأمرِ».

^۲. سنن أبي داود، مؤلف: أبو داود سليمان بن الأشعث السجستاني، ج ۲، ص ۱۶۹، ح ۲۰۴۳.

ادله منکرین سماع الموتی

الف) آیات قرآن: منکرین سماع موتی برای نفی سماع و عدم آگاهی اموات از احیاء به آیاتی تمسک می کنند که مهمترین آنها عبارتند از :

۱. سوره النمل : آیات ۷۶ تا ۸۱: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ؛ وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ؛ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ؛ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ؛ إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وُلُّوا مُدْبِرِينَ ؛ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ»^۱.

۲. سوره الروم : آیات ۵۱ تا ۵۴: «وَلَئِن أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَّظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ؛ فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وُلُّوا مُدْبِرِينَ ؛ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ؛ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ»^۲.

۳. سوره فاطر: آیات ۱۹ تا ۲۳: «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالبَصِيرُ؛ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ؛ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ؛ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ؛ إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ»^۳.

^۱ «این قرآن اکثر چیزهایی را که بنی اسرائیل در آن اختلاف دارند برای آنها بیان می کند؛ و مایه هدایت و رحمت برای مؤمنان است؛ پروردگار تو میان آنها در قیامت به حکم خود داوری می کند و اوست قادر و دانا؛ پس بر خدا توکل کن که تو بر طریقه حق آشکار هستی؛ تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی و نمی توانی کران را هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند صدا کنی؛ و نیز نمی توانی کوران را از گمراهی برهانی، تو فقط می توانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیمند».

^۲ «و اگر ما بادی بفرستیم (داغ و سوزان) و بر اثر آن زراعت و باغ خود را زرد و یزمرده ببیند، راه کفران پیش می گیرند؛ تو نمی توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی، و نه سخنت را به گوش کران هنگامی که روی می گردانند؛ و (نیز) نمی توانی نابینایان را از گمراهیشان هدایت کنی، تو تنها سخنت را به گوش کسانی می برسانی که ایمان به آیات ما می آورند و در برابر حق تسلیمند».

^۳ «نابینا و بینا هرگز مساوی نیستند؛ و نه ظلمتها و روشنایی؛ و نه سایه (آرامبخش) و باد داغ و سوزان؛ و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند، خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می رساند و تو نمی توانی سخن خود را به گوش آنها که در قبرها خفته اند برسانی؛ تو فقط انذار کننده ای (و اگر ایمان نیاورند نگران نباش وظیفهات را انجام ده)».

منکرین سماع موتی به ظاهر تعبیرات آیات فوق تمسک نموده اند و مدعی اند مراد از موتی در این موارد شخص مرده است و این آیات کریمه می فرماید شما نمی توانید به مردگان چیزی بفهمانید و وجه شبه در تشبیه کفار به اموات این است که هر دو فاقد حسّ شنوایی هستند.

جواب: سیاق آیات و تدبری گذرا در این آیات چنین احتمالی را رد می نماید. سیاق در رابطه ی با انذار و ابلاغ دعوت است و این ابلاغ نیز مربوط به زندگان است؛ منتهی مؤمنین زنده دل دعوت پیامبر «صلی الله علیه و آله» را می شنوند و می پذیرند اما کفار مرده دل از آن اعراض می نمایند هر چند با گوش ظاهر می شنوند؛ لذا وجه شبه میان کفار و مردگان نفی سماع و یا فقدان قوه شنوایی نیست؛ زیرا مشرکان همگی دارای این قوه بودند، بلکه وجه شبه چیز دیگری است و آن نفی سودمند بودن است، یعنی همان طور که دعوت میت به ایمان و عمل صالح سودی نمی بخشد و زمان عمل سپری شده است، دعوت مشرکان نیز برای آنان سودی ندارد.

تفسیر ابن رجب حنبلی و شنیطی از این آیات

ابن رجب حنبلی در کتاب «اهوال القبور» در توضیح این آیات می گوید: سماع و شنوایی به دو نحو اطلاق می گردد: الف: ادراک کلام و فهم آن؛ ب: انتفاع و اجابت نسبت به کلام، که در این آیات صورت دوم نفی شده است و نه صورت اول آن.^۱

شنیطی نیز در تفسیر: «اضواء البیان»، در ذیل آیه شریفه چنین می گوید: نظر جمهور در رابطه با تفسیر «موتی»، کفار است: «قال جمهور علماء التفسیر: المراد بالموتی فی هذه الآیة: الکفار».^۲

وی سپس در رابطه با تفسیر آیه ی: «وما انت بمسمع من فی القبور» می گوید: در رابطه با تفسیر من فی القبور دو تفسیر موجود است:

الف: مراد از من فی القبور کفارند: «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمَعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ، أَيْ: الْمَوْتَى، أَيْ: الْكُفَّارَ الَّذِينَ سَبَقَ لَهُمُ الشَّقَاءُ، كَمَا تَقَدَّمَ». ب: مراد از من فی القبور، مردگان می باشند؛ منتهی مراد از شنوایی در این صورت نفی شنوایی است که به همراه انتفاع و اجابت بوده باشد.

^۱. احوال القبور، ج ۱ ص ۱۳۲.

^۲. اضواء البیان، سورة انعام، ج ۷ ص ۱۸.

وی سپس بیان می‌دارد که نظر ابن تیمیه نیز همین تفسیر می‌باشد: «وهذا التفسیر الثانی جزم به واقتصر علیه أبو العباس ابن تیمیة»^۱.

ب) روایت عایشه در بخاری

دومین دلیل منکرین سماع موتی روایتی است که بخاری از عایشه نقل نموده است که وی روایت ابن عمر را نپذیرفته و به گونه‌ی دیگری نقل می‌نماید که پیامبر «صلی الله علیه و آله» فرمودند: آنها الان می‌دانند که آنچه من به آنها می‌گویم حق است بعد وی آیه‌ی: «انک لا تسمع الموتی» را به عنوان مؤید سخن خویش آورد که نتیجه‌ی آن عدم سماع موتی است.

جواب: در پاسخ به سخن عائشه چهار جواب به عایشه داده شده است:

۱. مخالفت جمهور با کلام عایشه و مقدم داشتن روایت ابن عمر. ابن حجر در این رابطه می‌نویسد: «وقد خالفها الجمهور فی ذلک و قبلوا حدیث ابن عمر»^۲.

۲. نص مقدم بر تأویل صحابی است و تخصیص بردار نیز نمی‌باشد.

۳. علم مستلزم سماع است.

تقی الدین سبکی در این رابطه می‌نویسد: اما عایشه با چنین سخنی خود اعتراف به علم داشتن اموات نموده است؛ زیرا هنگامی که علم داشتن برای اموات جایز باشد، شنوائی نیز جایز خواهد بود؛ زیرا اجمالا این دو متوقف بر حیات می‌باشند.^۳

۴. پشیمانی عایشه از نقل این روایت. عایشه بعدها از نظر خویش برگشت و قائل به روایت ابن عمر گردید.

^۱. همان، سوره النمل، ج ۳۰ ص ۳۵.

^۲. فتح الباری، ج ۳ ص ۱۸۵.

^۳. شفاء السقام فی زیارت خیر الاتام، تقی الدین السبکی، الباب التاسع، ص ۳۵۱.

سخن ابن تیمیه در رابطه با سماع اموات

«سُئِلَ: هَلْ الْمَيِّتُ يَسْمَعُ كَلَامَ زَائِرِهِ، وَيَرَى شَخْصَهُ؟...»

الجواب: الحمد لله رب العالمين. نعم يسمع الميت في الجملة، كما ثبت في الصحيحين عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: { يسمع خفق نعالهم حين يولون عنه }... فهذه النصوص وأمثالها تبين أن الميت يسمع في الجملة كلام الحي ولا يجب أن يكون السمع له دائماً^١.

بنابراین ابن تیمیه سماع اموات را می پذیرد اما به نحوی می خواهد عمومیت آن را نپذیرد که البته این سخن دلیلی ندارد لذا شنقیطی در اضواءالبیان می گوید: «و لم يذكر «صلى الله عليه وسلم» أن ذلك خاص بإنسان ولا بوقت»^٢ علاوه بر اینکه محل بحث در سماع اموات اولیای الهی اند نه هر مرده ای.

٤. توسل از دیدگاه اهل سنت

مقدمه:

باید توجه داشت که اختلاف نظر در مساله ی توسل، اختلافی میان شیعه و سنی نبوده، بلکه اختلاف میان مسلمانان از یک طرف و تفکرات سلفی سطحی نگر از سوی دیگر است؛ لذا اهل سنت قائل به جواز توسل به اولیای الهی در حیات برزخیشان بوده اند، هر چند که تفرقه افکنان به ویژه وهابیت همواره تلاش نموده اند که مجموعه عقاید مورد باور خود را به اسم اهل سنت تمام نموده و باورهای مورد اتفاق را به گونه ای اختلافی نشان دهند. برای روشن شدن این واقیت به سخن تقی الدین سبکی که از بزرگان اهل سنت و معاصرین ابن تیمیه بوده و همچنین به بیان قسمتی از کتاب «المهند علی المفند» که بیانگر اعتقادات مسلمانان شبه قاره ی هند است اشاره می نمائیم:

تقی الدین سبکی در کتاب «شفاء السقام فی زیارت خیر الانام» می گوید:

بدان که جواز توسل و درخواست شفاعت از رسول اکرم صلی الله علیه وآله برای هر مسلمانی، روشن و واضح است و عمل پیامبران و سیره صالحان گذشته و علما و دانشمندان حتی عوام بر او گواهی می دهد. هیچ آدم دین داری این

^١. إقامة الدلیل علی إبطال التحلیل، لشیخ الإسلام ابن تیمیه، ج ٣ ص ٣٠. الفتاوی الکبری، ج ٣ ص ٦٢.

^٢. اضواء البیان، شنقیطی، ج ٦ ص ١٢٩.

کار را انکار نکرده و در هیچ زمان این سخن باطل به گوش نرسیده است تا این که ابن تیمیّه با سخنان باطل خود، قضیه را بر افراد ضعیف و نادان مشتبه کرد و بدعتی را پایه‌گذاری کرد که در هیچ عصری سابقه نداشته است.^۱

در کتاب المهند علی المفند در پاسخ این پرسش که آیا جایز است کسی پس از وفات پیامبر «صلی الله علیه وآله» در دعا به آن حضرت متوسل شود، می‌نویسد:

«عندنا و عند مشایخنا يجوز التوسل في الدعوات بالانبياء والصالحين من الاولياء والشهداء والصديقين في حياتهم و بعد وفاتهم بأن يقول في دعائه اللهم اني أتوسل اليك بفلان أن تجيب دعوتي و تقضى حاجتي الي غير ذلك كما صرح به شيخنا و مولانا الشاه محمد اسحق الدهلوی ثم المهاجر المکی ثم بينه في فتاواه شيخنا و مولانا رشيد احمد الکنگوهی...»^۲.

«از دیدگاه بزرگان و اساتید ما توسل در دعاها به پیامبران، افراد شایسته از اولیا، شهدا و صدیقین در حیات و پس از مرگ جایز است به این صورت که خدایا به واسطه فلان پیامبر یا بنده خوبت به تو متوسل می‌شوم تا دعای مرا اجابت و خواسته مرا بر آورده سازی. به این دیدگاه مولانا محمد اسحاق دهلوی تصریح فرموده و مولانا رشید احمد گنگوهی آن را در فتاوی خود روشن ساخته است.» این دیدگاه در روایات نیز بیان شده است.

در این کتاب برخی از عقاید اهل سنت را به روشنی بیان شده که از جمله ی آن، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. زیارت رسول الله دارای برترین درجات قرب و بالاترین ثواب هاست چنان که - می‌توان گفت - قریب به واجب است. لذا در وصف کسی که صرفاً برای زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه برود و هیچ انگیزه‌ای نداشته باشد، خود پیامبر فرموده است: «بر من حقی است که در قیامت شفیع او باشم».

^۱. شفاء السقام فی زیارت خیر الانام، تقی الدین سبکی «م: ۷۵۶» ص ۱۶۰: «إعلم: أنه يجوز ويحسن التوسل، والاستغاثة، والتشفع بالنبي «صلی الله علیه وآله» إلى ربه سبحانه وتعالى. وجواز ذلك وحسنه من الأمور المعلومة لكل ذي دين، المعروفة من فعل الأنبياء والمرسلين، وسير السلف الصالحين، والعلماء والعوام من المسلمين. ولم ينكر أحد ذلك من أهل الأديان، ولا سمع به في زمن من الأزمان، حتى جاء ابن تيمية، فتكلم في ذلك بكلام يلبس فيه على الضعفاء الأغمار، وابتدع ما لم يسبق إليه في سائر الأعصار».

^۲. المهند علی المفند، مولانا خلیل احمد سهارنیوری «م: ۱۳۴۶هـ»، همراه با ترجمه اردو، ص ۳۶ - ۳۷. ادارة اسلاميات، انارکلی لاهور.

۲. زمینی که جسد مطهر پیامبر صلی الله علیه وآله روی آن قرار دارد افضل علی الاطلاق است و حتی بر عرش و کرسی برتری دارد.^۱

۳. جایز است در برابر قبر شریف پیامبر صلی الله علیه وآله ایستاد و گفت: یا رسول الله برای آمرزش و مغفرت من شفاعت کن و یا با توسل به شما می خواهم مسلمان بمیرم.^۲

۴. ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده که حضرت عیسی علیه السلام هبوط نموده و مراسم حج انجام می دهد و بر قبر من حاضر شده و بر من سلام می دهد و من جواب سلام او را می دهم. طبیعی است که جواب دادن هنگامی مصداق دارد که جواب دهنده سلام را بشنود.^۳

۵. همه پیامبران در قبور خود با جسد مادی مانند دنیا زنده هستند و نماز، روزه و... انجام می دهند از این رو بعضی گفته اند که ارث آنان قابل تقسیم نیست و کسی نمی تواند با همسرشان ازدواج کند. نزد اهل سنت و مشایخ آنان بهتر آن است که در وقت زیارت و دعا رو به طرف چهره مبارک پیامبر صلی الله علیه وآله نمود.^۴

۶. از بزرگان دیوبند نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در قبر شریف زنده اند و علاوه بر شنیدن سلام از نزدیک، سلامی که از دور به آن حضرت فرستاده شود توسط فرشتگان به ایشان می رسد و حتی اعمال امت نیز توسط فرشتگان بر آن حضرت عرضه می شود، ولی آنچه در این عصر شنیده می شود که ثواب سلام و صلوات به روح حضرت نمی رسد بر خلاف اجماع امت است...^۵

توسل در نزد ابن تیمیه (مهم)

ابن تیمیه در کتاب: «قاعدة جلیلة فی التوسل والوسیلة»، دیدگاه خود را در رابطه با توسل بیان نموده است. وی در قسمتی از این کتاب بیان می دارد که از لفظ توسل سه معنا اراده شده است که دو معنای آن مورد اتفاق میان مسلمین است به گونه ای که هر کس منکر آن شود کافر و مرتد خواهد بود که در صورت عدم توبه کشته خواهد شد.

^۱. همان / ۴۹.

^۲. همان / ۴۱.

^۳. همان / ۱۵۸.

^۴. همان / ۳۸.

^۵. همان / ۱۵۹.

معنای اول: که اصل ایمان و اسلام است عبارت است از: توسل به ایمان و به طاعت و تبعیت از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله.^۱ وی در بیان حکم این قسم می نویسد: این قسم از توسل اصل دین می باشد که به اضطرار مشخص است که از دین اسلام است؛ لذا هر کس که چنین معنائی را منکر شود کفرش در نزد خاص و عام مشخص و ظاهر می باشد.^۲

معنای دوم: توسل به دعا و شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و انتفاع مسلمانان از دعا و شفاعت آنحضرت. این تیمیه در بیان حکم این قسم از توسل می گوید:

هر کس این معنا را نیز منکر شود کافر خواهد بود؛ هر چند بدهت این صورت از صورت قبلی کمتر است؛ لذا اگر کسی از روی جهل این معنا را منکر شود به او شناسانده خواهد شد که در صورت اصرار بر انکار، چنین فردی مرتد خواهد بود.

ابن تیمیه در مورد معنای دوم توسل آنرا مختص به حیات مادی و روز قیامت می داند؟ وی در توضیح گفتار خویش می گوید:

اما دعا و شفاعت آنحضرت در حیات مادی را کسی از اهل قبله منکر نشده است. اما شفاعت در روز قیامت، پس مذهب اهل سنت و جماعت از صحابه و تابعین و ائمه ی چهار گانه می باشد که آنحضرت به اذن خداوند در مورد اهل کبائر از امت خویش شفاعت می نمایند، اما تنها اهل توحید از شفاعت آنحضرت بهره می برند و اهل شرک از این شفاعت محرومند هر چند که محب آنحضرت باشند؛ لذا ابوطالب به واسطه ی عدم اقرار به توحید از آتش جهنم خارج نمی شود؟! (که البته در اینجا ابن تیمیه خبائث باطنی خویش را به نمایش گذارده است).

ابن تیمیه همچنین در راستای اعتقاد باطل خویش بیان می دارد؛ که طلب دعا و شفاعت بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله جایز نمی باشد. وی در علت عدم جواز چنین امری علت چنین منعی را بدعت و یا شرک و یا وسیله ی تحقق شرک می داند.

وی در بیان بدعت بودن چنین امری می نویسد: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله؛ بلکه هیچ یک از انبیای الهی قبل از ایشان چنین امری را تشریح نمودند و هیچ یک از ائمه ی مسلمین نیز چنین کاری انجام ندادند؟ (که البته فساد چنین دروغی آشکار می باشد).

^۱. ولفظ (التوسل) قد یراد به ثلاثه أمور، یراد به أمران متفق علیهما بین المسلمین. أحدهما: هو أصل الإیمان والإسلام، وهو التوسل بالإیمان به ویطاعته.
^۲. والثانی: دعاؤه وشفاعته، وهذا أيضاً نافع یتوسل به من دعا له وشفع فیہ باتفاق المسلمین. ومن أنکر التوسل به بأحد هذین المعنیین فهو کافر مرتد یستتاب، فإن تاب وإلا قتل مرتداً.

وی همچنین در بیان علت شرک یا وسیله بودن چنین درخواستی در تحقق شرک می نویسد:

هیچکدام از انبیاء و صالحین در زمان خودشان مورد پرستش واقع نشدند؛ زیرا آنان از چنین عملی نهی می نمودند، بخلاف زمان وفاتشان که خواندن آنان وسیله و سببی است برای رسیدن به شرک؛ زیرا که شخص غائب و یا شخص میت نهی از شرک نمی نمایند؛ بلکه هنگامی که قلوب متوجه آنان می گردد بواسطه ی دعا و (طلب) شفاعت ایشان، چنین عملی منجر به شرک می گردد، پس او خوانده می شود و قبر و یا تصویرش مورد قصد (زیارت) واقع می شود؛ همچنان که مشرکین و بدعت گذاران از مسلمانان این عمل را انجام می دهند.

توسل به ذات در نزد ابن تیمیه:

ابن تیمیه معنای سوم توسل را، توسل به ذات معرفی می نماید. وی در بیان معنای توسل به ذات می گوید: توسل به پیامبر صلی الله علیه وآله به معنای قسم دادن خداوند، به ذات پیامبر صلی الله علیه وآله و یا در خواست مستقیم از آنحضرت می باشد.^۱

ابن تیمیه قائل به عدم جواز چنین توسلی است؟! و در وجه عدم جواز چنین توسلی با ادعایی گزاف می گوید: این صورت از توسل را صحابه به هنگام مشکلات انجام نمی دادند، نه در حیات آن حضرت و نه بعد از حیات ایشان؛ نه کنار قبر آنحضرت و نه در جای دیگر. و این قسم از توسل در ادعیه مشهوره نقل نگردیده است؛ و آنچه نقل شده (که ناچیز می باشند) سندا دچار ضعف می باشند و احادیثی اند که مرسل و یا موقوف می باشند یا از کسانی نقل شده است که قولشان حجت نمی باشد؟!

این سخن ابن تیمیه در حالی است که وی در اقراری بیان می نماید که احمد بن حنبل به دعایی تمسک می جست که دو احتمال در مورد آن است که یکی از احتمالات توسل به ذات پیامبر صلی الله علیه وآله می باشد؛ همچنان که وی می نویسد:

«فهذا الدعاء(اللهم إني أتوجه إليك بنبيك محمد نبي الرحمة صلي الله عليه وسلم تسليماً، يا محمد إني أتوجه بك إلى ربك وربى يرحمنى مما بى) ونحوه قد روى أنه دعا به السلف، ونقل عن أحمد بن حنبل فى منسك المروذى التوسل بالنبي صلي الله عليه وسلم فى الدعاء، ونهى به آخرون. فإن كان مقصود المتوسلين التوسل بالإيمان به وبمحبته وبموالاته وبطاعته، فلا نزاع بين الطائفتين، وإن كان مقصودهم التوسل بذاته فهو محل النزاع»^۲.

^۱. والثالث: التوسل به بمعنى الإقسام على الله بذاته والسؤال بذاته، فهذا هو الذى لم تكن الصحابة يفعلونه فى الاستسقاء ونحوه، لا فى حياته ولا بعد مماته، لا عند قبره ولا غير قبره، ولا يعرف هذا فى شىء من الأدعية المشهورة بينهم، وإنما ينقل شىء من ذلك فى أحاديث ضعيفة مرفوعة وموقوفة أو عن من ليس قوله حجة كما سنذكر ذلك إن شاء الله تعالى.

^۲. قاعدة جلية فى التوسل والوسيلة، ابن تیمیه، ص: ۱۹۹، فقره: ۵۲۴.

همچنین مخالفت ابن تیمیه با توسل به ذات در حالی است که در روایات صحیح نقل شده از سوی اهل سنت؛ همچون روایت عثمان بن حنیف (که در دو داستان جدا نقل شده است)، و روایت توسل عمر به عباس و روایت نقل شده در کتاب: «المصنف» ابن ابی الشیبیه، مساله توسل به ذات بیان گردیده است. البته ابن تیمیه از آنجا که قدرت نقد سندی نصوص صحیح را ندارد؛ این روایات را بر خلاف ظاهرشان حمل بر توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه وآله و عباس نموده است.

توسل به ذات در روایات صحیح اهل سنت

(۱) توسل عمر به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و عباس

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود روایت می کند: «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَبْدَ اللَّهِ بْنُ الْمُثَنَّى عَنْ ثُمَامَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَنَسٍ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ إِذَا قَحَطُوا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بَنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا. قَالَ فَيَسْقُونَ»^۱ انس می گوید: عمر بن خطاب در خشکسالی به وسیله عباس بن عبدالمطلب از خدا طلب باران می کرد و می گفت: خدایا ما همواره به وسیله پیامبرت به تو متوسل می شدیم و ما را سیراب می کردی و اینک به وسیله عموی پیامبرمان به تو متوسل می شویم پس ما را سیراب کن. می گوید: و آنها سیراب می شدند».

این توسل بیانگر توسل به ذات می باشد که ابن تیمیه منکر وجود آن بود؛ حتی در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله؛ لذا ابن تیمیه آنرا بر خلاف ظاهرش حمل بر توسل به دعای آنحضرت نموده است.

۲. توسل عثمان بن حنیف به پیامبر صلی الله علیه وآله

حاکم نیشابوری روایت می کند:

«...عَنْ عُثْمَانَ بْنِ حُنَيْفٍ، أَنَّ رَجُلًا ضَرِيرًا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: ادْعُ اللَّهُ أَنْ يُعَافِيَنِي. فَقَالَ: «إِنْ شِئْتَ أَخْرَتَ ذَلِكَ وَهُوَ خَيْرٌ، وَإِنْ شِئْتَ دَعَوْتُ». قَالَ: فَادْعُهُ. قَالَ: فَأَمَرَهُ أَنْ يَتَوَضَّأَ فَيُحْسِنَ وَضُوءَهُ، وَيُصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ

^۱ صحیح البخاری، کتاب الاستسقاء، حدیث ۱۰۰۷، ج ۱، دارالمعرفة لبنان.

وَيَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ فَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ، وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ فَتَقْضِ لِي، اللَّهُمَّ شَفِّعْنِي فِيَّ وَشَفِّعْنِي فِيهِ». هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ، وَلَمْ يُخْرَجْهُ.^١

عثمان بن حنيف روایت می کند: مرد نابینائی حضور پیامبر صلی الله علیه وآله آمد، و گفت از خداوند بخواه به من عافیت بخشد، پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: اگر مایل هستی دعا کنم، و اگر مایل هستی صبر کن که این بهتر است، مرد نابینا گفت، دعا بفرمائید. پیامبر صلی الله علیه وآله به او دستور داد وضو بگیرد و در وضوی خود دقت کند و دو رکعت نماز بگذارد و این چنین دعا کند:

پروردگارا من از تو درخواست می کنم و به وسیله پیامبرت محمد صلی الله علیه وآله، پیامبر رحمت به تو متوجه می شوم، ای محمد من درباره حاجتم به وسیله تو به خدایم متوجه می شوم تا حاجتم را برآورده بفرمائی، پروردگارا شفاعت او را درباره من بپذیر...

عثمان ابن حنيف می گوید: ما در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، طولی نکشید که این پیرمرد بر ما وارد شد، گویی اصلاً نابینا نبوده است.

این روایت را ترمذی،^٢ نسائی،^٣ احمد،^٤ بیهقی،^٥ ابن ماجه،^٦ حاکم نیشابوری،^٧ ذهبی،^١ ابن خزیمه،^٢ هیثمی،^٣ طبرانی،^٤ ابونعیم اصفهانی،^٥ متقی هندی،^٦ و دیگران نقل نموده اند و حکم به صحت حدیث نموده اند.

^١. المستدرک علی الصحیحین، النیسابوری، ح: ١١٨٠ و ١٩٠٩، دار الکتب العلمیة - بیروت.

^٢. سنن الترمذی، محمد بن عیسی بن سوّرة بن موسی بن الضحاک، الترمذی، أبو عیسی، ج ١٣ ص ١٢٤، ح: ٣٩٢٧، موقع وزارة الأوقاف المصریة.

^٣. السنن الکبری، نسائی، ج ٦ ص ١٦٩، ح: ١٠٤٩٤ و ١٠٤٩٥ و ١٠٤٩٦، موقع یعسوب.

^٤. مسند الإمام أحمد بن حنبل، أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشیبانی، ح: ١٧٢٤١، مؤسسة الرسالة.

^٥. السنن الکبری، ج ٦ ص ١٦٩، موقع یعسوب.

^٦. سنن ابن ماجه، ج ١ ص ٤٤١ ح ١٣٨٥، دار الفکر - بیروت.

^٧. المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ٣ ص ٢٠٢، موقع جامع الحدیث.

این حدیث از جهت سند آنچنان استوار است که افرادی همچون ابن تیمیّه نیز به صحت آن اعتراف نموده اند اما از آنجا که با عقائد آنها ناسازگار بوده دست به تاویل حدیث زده اند.^۷

۳. روایت دیگری از عثمان بن حنیف:

طبرانی در «المعجم الکبیر» به سند صحیح از عثمان بن حنیف نقل می‌کند:

شخصی به جهت حاجتی مکرر نزد عثمان بن عفّان مراجعه می‌نمود، ولی عثمان به خواسته‌اش توجهی نمی‌کرد؛ تا این‌که در بین راه عثمان بن حنیف را - که خود راوی است - ملاقات کرده و از این موضوع شکایت کرد. عثمان بن حنیف به او گفت: آبی را آماده کن و وضو بگیر؛ به مسجد برو و دو رکعت نماز بگزار و بعد از اتمام نماز، پیامبر صلی الله علیه وآله را وسیله قرار ده و بگو: «اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتُوجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيَّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَتُوجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي فَتَقْضِ لِي حَاجَتِي»، آن‌گاه حاجت خود را به یاد آور.

۱. المستدرک علی الصحیحین، محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاکم النیسابوری، با تعلیقات ذهبی، ج ۱ ص ۷۰۰، ح ۱۹۰۹. دار الکتب العلمیة - بیروت.

۲. صحیح ابن خزیمه، محمد بن إسحاق بن خزیمه أبو بکر السملی نیسابوری، ج ۲ ص ۲۲۵، ح ۱۲۱۹. المکتب الإسلامی - بیروت.

۳. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نور الدین علی بن أبی بکر الهیثمی، ج ۲ ص ۵۶۵، ح ۳۶۶۸. دار الفکر، بیروت - ۱۴۱۲ هـ.

۴. المعجم الأوسط، أبو القاسم سلیمان بن أحمد الطبرانی، ۱۴۱۵، ج ۳ ص ۴۹. باب من اسمه ابراهیم. تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن ابراهیم الحسینی، دار الحرمین - القاهرة؛ ایضا: الروض الدانی - المعجم الصغیر، سلیمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبرانی، ج ۱ ص ۳۰۶ و ۵۰۸. المکتب الإسلامی، دار عمار - بیروت، عمان.

۵. معرفة الصحابة، ابو نعیم اصبهانی، من اسمه عثمان، ح ۴۳۹۵.

۶. کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، علاء الدین علی بن حسام الدین المتقی الهندی البرهان فوری (المتوفی: ۹۷۵ هـ)، ح: ۳۶۴۰ و ۱۶۸۱۶. مؤسسة الرسالة.

۷. تلخیص کتاب الاستغاثة، أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیة الحرانی أبو العباس، ج ۱ ص ۲۶۶ مکتبة الغرباء الأثریة - المدينة المنورة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷.

عثمان بن حنیف می‌گوید: شخص یاد شده آن اعمال را انجام داد، آن‌گاه به سوی خانه عثمان روان شد، فوراً دربان آمد و او را نزد عثمان بن عفان برد، عثمان نیز او را احترام شایانی کرد. سپس حاجتش را به طور کامل برآورد و به او گفت: من همین الآن به یاد حاجت تو افتادم و هر گاه بعد از این از ما حاجتی خواستی به نزد ما بیا....

عثمان بن حنیف گفت: این دستورازمن نبود، بلکه روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله بودم که ناینبایی نزد حضرت آمد و از کوری چشم خود شکایت نمود. حضرت رسول صلی الله علیه وآله ابتدا پیشنهاد کرد که صبر کند ولی او نپذیرفت. سپس به او همین دستور را داد و آن شخص نیز بعد از انجام آن بی‌نا شد و به مقصود خود رسید.^۱

۴. حدیث مالک الدار:

حدیث مالک الدار صریحترین روایت در توسل به ذات می باشد. ابن حجر در کتاب فتح الباری، ج ۲، ص ۴۱۲، این داستان را از کتاب مصنف ابن ابی شیبیه اینچنین نقل می نماید:

«روی ابن ابی شیبیه باسناد صحیح من روایة ابي صالح السمان عن مالك الدار و كان خازن عمر قال اصاب الناس قحط في زمن عمر ف جاء رجل إلى قبر النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله استسق لامتك فإنهم قد هلكوا الحديث. وقد روى سيف في الفتوح أن الذي رأى المنام المذكور هو بلال بن الحرث المزني أحد الصحابة». ابن ابی شیبیه با اسناد صحیح از طریق ابوصالح سمان از مالک الدار که خزانه دار عمر بوده روایت می نماید: مردم در زمان عمر دچار قحطی شدند. مردی به سوی قبر شریف رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا برای امتت از

۱. المعجم الكبير، سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني، ج ۹، ص ۳۰، ح ۸۳۱۱. مكتبة العلوم والحكم - الموصل. متن حدیث: «... عن أبي أمامة بن سهل بن حنيف عن عمه عثمان بن حنيف: أن رجلاً كان يختلف إلى عثمان بن عفان رضي الله عنه في حاجة له فكان عثمان لا يلتفت إليه ولا ينظر في حاجته فلقى ابن حنيف فشكى ذلك إليه فقال له عثمان بن حنيف: انت المبيضة فتوضاً ثم انت المسجد فصل فيه ركعتين ثم قل: اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنبينا محمد صلى الله عليه و سلم نبي الرحمة يا محمد إني أتوجه بك إلى ربي فتقضى لي حاجتي وتذكر حاجتك... این حدیث را طبرانی در معجم صغیر نیز آورده است: ج ۱، ص ۳۰۶، ح ۵۰۸، الناشر: المكتب الإسلامي، دار عمار - بيروت، عمان. همچنین ابو نعیم اصفهانی در معرفة الصحابة این روایت را ذکر می کند، ج ۴، ص ۱۹۵۹، چاپ: دار الوطن للنشر - الرياض. طرق حدیث ابو نعیم اینچنین است: ۱- حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو، ثنا الْحَسَنُ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ عِيْسَى، ثنا ابْنِ وَهْبٍ، أَخْبَرَنِي أَبُو سَعِيدٍ وَأَسْمُهُ شَيْبَابُ بْنُ سَعِيدٍ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْمَدِينِيِّ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ بْنِ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ، عَنْ عَمِّهِ عُثْمَانَ بْنِ حُنَيْفٍ. ۲- رَوَاهُ عَبَّاسُ الدَّوْرِيِّ عَنْ عَوْنِ بْنِ عُمَارَةَ، عَنْ رُوْحِ بْنِ الْقَاسِمِ ذَكَرَهُ بَعْضُ الْمُتَأَخِّرِينَ عَنْهُ فِي جُمْلَةِ حَدِيثِ شُعْبَةَ، وَحَمَّادٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ خُزَيْمَةَ، عَنْ عُثْمَانَ وَحَدِيثِ رُوْحِ هُوَ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ، عَنْ عَمِّهِ.

خداوند طلب باران نما؛ چرا که آنان(از بی آبی) هلاک شدند. ابن حجر سپس می گوید: سیف بن عمر در کتاب «الفتوح»، روایت نموده کسی که این خواب را دیده بلال بن حرث مزنی یکی از صحابه بوده است.

اسناد صحیح یعنی چه؟

ابن حجر در حکم به این روایت می گوید این خبر به اسناد صحیح نقل گردیده است؛ نکته ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است که «اسناد صحیح»، با حکم به صحت تفاوت دارد.

در خبر صحیح پنج شرط عدالت و تمامیت ضبط راوی و اتصال و عدم شذوذ و عدم اعلال روایت شرط می باشد؛ بخلاف اسناد صحیح که فاقد دو شرط آخر می باشد.

اما باز باید توجه داشت که ممکن است در مواردی اسناد صحیح با حکم به صحت تفاوتی نداشته باشند. لکهنوی در کتاب «الرفع و التکمیل» در ایقاظ چهارم در بیان تفاوت بین دو حکم صحیح و اسناد صحیح بیان می دارد: «ان المصنف المعتمد منهم(افراد سرشناس در علم حدیث) اذا اقتصر علی قوله: صحیح الاسناد و لم يذكر له علة قاذحة و لم یقدح فیه، فالظاهر منه الحكم بانه صحیح فی نفسه»؛ اگر مصنفین معتمد از سرشناسان علم حدیث در گفتار خود به این جمله صحیح الاسناد بسنده نمایند و اشکال و تضعیفی بیان ندارند، پس ظاهر از گفتار آنان این است که حکم به صحت حدیث نموده اند.(سندا و متنا). بنابراین هر چند این دو حکم با هم متفاوت می باشند اما آنجا که یکی از بزرگان حدیث بر خبری اینگونه حکم نماید و اشکالی را متوجه روایت ننماید، ظاهر آن است که حدیث در نزد او صحیح می باشد. البته باید توجه داشت که خبر مالک الدار اصطلاحاً حدیث نامیده نمی شود؛ زیرا حدیث در اصطلاح به خبری گفته می شود که بیانگر قول و یا فعل و یا تقریر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده باشد.